

کارگر سوسیالیست

اکتبر ۱۹۹۷ - مهر ۱۳۷۶

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هفتم، دوره دوم

آیا رئیس‌جمهور «اصلاح‌گرا» است؟

«رُفرم» یا «انقلاب»

رُفرم و حاکمیت بورژوازی

م. رازی صفحه ۳

یادداشت‌هایی در باره

«انترناسیونالیزم» (۲)

م. رازی صفحه ۶

«اتحاد اروپا»

یا دیکتاتوری بورژوازی

مراد شیرین صفحه ۸

اقتصاد سیاسی مارکس

مجتبی بنی جمالی صفحه ۱۰

نقد

«مکتب فرانکفورت» (۳)

حمید حمید صفحه ۱۲

- مبارزات بین‌المللی کارگران صفحه ۹
- ایرانیان در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ صفحه ۱۶
- به یاد غلامحسین ساعدی صفحه ۱۹
- پژواک نظرات شما صفحه ۱۹

«بحث آزاد»

سرکوب تروتسکیست‌ها در «کوبا»

مراد شیرین صفحه ۱۵

است! به اعتقاد ما، نه این رویداد، یک واقعه تاریخی بسیار مهم بود، و نه رئیس‌جمهوری جدید «متمایل» و نه «قادر» به اجرای «اصلاحات» بنیادین است. چنانچه منظور از «سنگ اندازی»، مبارزه برای کسب مطالبات دموکراتیک و سیاسی در جامعه است، ما چنین توصیه‌ئی را بی اساس، غیردموکراتیک و غیراصولی ارزیابی می‌کنیم. حتی در جوامع بورژوا دموکراتیک نظیر فرانسه، بریتانیا، آلمان و یا آمریکا طرح چنین «توصیه»‌هایی غیرمعقول و ناپذیرفتنی است.

خاتمی بخشی از هیئت حاکم

خاتمی برای مردم ایران «دمکراسی» به ارمغان نخواهد آورد زیرا که خود تافته‌ئی جدا بافته از هیئت حاکم نیست. خاتمی از آغاز انقلاب، از مهره‌های اصلی رژیم بوده و در کلیه امور رژیم سهم و مسئول بوده است. پیش از انقلاب ۱۳۵۷ از نزدیکان بهشتی بود. در سال ۱۳۵۹ به فرمان خمینی سرپرست روزنامه کیهان شد. در سال ۱۳۶۱ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد. سپس در کابینه میرحسین موسوی ریاست «ستاد تبلیغات جنگ» را عهده دار شد. در انشعاب «جامعه روحانیت مبارز»،

همزمان با تحولات اخیر سیاسی در ایران، آنچه این روزها بیش از هر موضوع دیگر جلب نظر می‌کند، موضع‌گیری‌های بخش کثیری از «اپوزیسیون»، در قبال رئیس‌جمهور «جدید» است. در پی این «رویداد تاریخی بسیار مهم»، آنها به سایرین «توصیه» می‌کنند که «روند دمکراسی» در ایران را مسدود نکرده و از «سنگ اندازی» در راه رئیس‌جمهور، امتناع کنند.

ما به عنوان یکی از نیروهای اپوزیسیون، با دقت کلیه سخنرانی‌ها و مقالات این «سیاست‌دانان» و «پژوهشگران» را در نشست‌ها و نشریاتشان مطالعه کرده، و ضمن سپاسگزاری از «توصیه»ی «دلسوزانه»ی آنها، آن نظریات را از ریشه مردود اعلام می‌کنیم. ما معتقدیم که مواضع این «پژوهشگران» محترم نسبت به «رئیس‌جمهور» رژیم سرمایه‌داری آخوندی، کاملاً بی‌ارتباط به وضعیت کنونی و مسایل اکثریت مردم ایران (به ویژه کارگران و زحمتکشان) بوده و آغشته به مواضع «فرصت‌طلبانه» است. این «صدای»ی زمزمه‌های «اپوزیسیون»ی است که زمانی به تعریف و تمجید «پیام ۸ ماده‌ئی امام» پرداخته، مدتی از «تعدیل اقتصادی» رفسنجانی قدردانی کرد و اکنون به دنبال سیاست‌های «تو خالی» خاتمی رها شده است. این «ندای»ی استیصال اپوزیسیون شکست خورده، ناامید، بی‌هدف و بی‌برنامه

آیا رئیس جمهور «اصلاح‌گرا» است؟

.....بقیه از صفحه ۱

همراه با «دمکرات»‌های شناخته‌شده‌ئی (!) نظیر موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی، علی‌اکبر محشمی، هادی غفاری، «مجمع روحانیون مبارز تهران» را بنیاد گذاشت. با روی کار آمدن رفسنجان، در سال ۱۳۶۸، موقعیت او مستحکم شده و در صدر وزارت ارشاد ابقاء گشت. در روند اختلاف‌های بین دو جناح، در سال ۱۳۷۱، خاتمی از وزارت ارشاد استعفاء داد، اما کماکان به رفسنجانی نزدیک باقی ماند. او ضمن انتصاب به «ریاست کتابخانه ملی»، مسئولیت مهمی در سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی بر عهده داشت. از اینرو در آستانه سال ۱۳۷۶، از سوی خامنه‌ای، به عضویت شورای «تشخیص مصلحت نظام»، در آمد و در مسابقه انتخاباتی ریاست جمهوری به عنوان یکی از ۴ نامزد «وفادار» و «صددرصد» مورد اعتماد رژیم، به جامعه معرفی شد.

بدیهی است که با چنین سابقه‌ئی، کسی با عقلم سلیم نمی‌تواند رئیس جمهور را یک «اصلاح‌گرا» معرفی کند. زیرا که او یکی از مسئولان سرکوب و اختناق بوده است. هزارها تن از جوانان و زنان توسط این رژیم و مسئولان آن (از جمله خاتمی)، در هیجده سال گذشته، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سرکوب، ارباب و اعدام گشته‌اند.

آیا واقعاً این مسئولان می‌توانند «یک روزه» استحاله پیدا کرده و «دمکرات» شوند؟ پاسخ ما منفی است! رأی ۲۰ میلیون مردم به خاتمی را نباید ناشی از محبوبیت او در میان مردم قلمداد کرد. انتخاب مردم ایران بین «بد» و «بدتر» بود و نه «اختناق» و «آزادی». بر خلاف اعتقاد «سیاست‌دانان»، حداقل جوانان و زنان و کارگران ایران به این امر بدیهی واقف و آگاه‌اند. همچنین «مسئولان» رژیم اگر قرار بود زیر فشار اذهان عمومی سر فرود آورند، سالها پیش چنین می‌کردند.

مردم ایران در نخستین روز استقرار دمکراسی (پس از سرنگونی این رژیم)، کلیه اعضای هیئت حاکم (از جمله خاتمی) را در انظار مردم جهان، محاکمه علنی خواهند کرد. چشم امید بستن به «شخصیت»‌های غیردمکراتی نظیر خاتمی، تنها می‌تواند ناشی از بی‌اعتمادی به پتانسیل انقلابی مردم ایران، بی‌برنامگی سیاسی و عدم اعتماد به نفس باشد،

و نه «دوراندیشی» و «سیاست‌دانی»!

«اختلافات» خاتمی با جناح دیگر

استدلال می‌شود که بایستی «دمکراسی» را «گام به گام» و به تدریج کسب کرد. می‌گویند «انقلابی»‌گری، «کاسه کوزه‌ها» را برهم ریخته و دیکتاتوری را تقویت می‌کند. اعلام می‌کنند که اگر خاتمی «قول و قرارهایی» داده، بایستی به او «شانس» داد و از او در مقابل جناح دیگر حمایت کرد، و بدین ترتیب یک «گام» به پیش در جهت «دمکراسی» برداشت! این گونه استدلال‌ها، با عرض معذرت، همه بی‌اساس‌اند. حمایت از خاتمی در مقابل جناح دیگر مانند انتخاب بین دو قاتل است، که یکی با چاقوی آشپزخانه سر مقتول را بریده، و دیگری با تفنگ شکاری او را به هلاکت رسانده است. چنانچه «قتل عمد»ی صورت گرفته باشد، شیوه و ابزاری که قاتل، مقتول را از پا درآورده است، تعیین‌کننده نیست و از جرم او نیز نمی‌کاهد. امر انجام «قتل عمد» با هر ابزاری و شیوه‌ئی محکوم است و هیچ یک از قاتلین نباید مورد اعتماد و یا حمایت قرار گیرند.

رژیم «جمهوری اسلامی»، به عمد، «آزادی» و «دمکراسی» در ایران را «نابود» کرده است. در این رژیم، یک جناح با استفاده از چاقوی آشپزخانه و دیگری با تفنگ شکاری این کار را کرده است. هیچ یک اعتقادی به دمکراسی نداشته و ندارند، حتی اگر «حرف» آنرا به زبان آورند. کسانی که اولی را در مقابل دومی منزه جلوه می‌دهند، یا مخالفتی با «قتل عمد» ندارند، و یا غیر مستقیم «شریک جرم» محسوب می‌شوند. «پژوهشگران» و «سیاست‌دانان» محترم، چنانچه مخالف «قتل عمد» هستند، نبایستی به یکی از قاتلین متوسل شوند، وگرنه در این میان امکان دارد «سر» خود را نیز، توسط همان قاتلین، از دست بدهند!

اختلاف بین باند خاتمی با «ناطق نوری» پسیرامون «شیوه»ی برقراری یک نظام سرمایه‌داری متکی بر ارباب، سرکوب و اختناق است و نه مخالفت با موجودیت اختناق و سرکوب و استقرار «دمکراسی». باند خاتمی (مانند رفسنجانی) آرزوی روزهای طلایی شاه (سرمایه‌داری مدرن) را در سر می‌پروراند و

دیگری آرزوی دوره خسلق‌ای عباسی (سرمایه‌داری اسلامی). از زاویه محترم شمردن آزادی‌های اجتماعی، تفاوت کیفی‌ئی بین این دو وجود ندارد. هر دو جناح خواهان سرکوبند، زیرا این تنها راه استقرار سرمایه‌داری در ایران است. مگر در دوره شاه، آزادی و دمکراسی برای مردم وجود داشت؟ آیا شکنجه‌گاه‌های «ساواک»، اختناق و سرکوب زنان، ملیت‌ها و کارگران و فساد اداری در دوره شاه فراموش شده است؟

خاتمی نه می‌خواهد و نه می‌تواند «قول و قرار»‌های خود را به اجرا گذارد. «نمی‌خواهد»، زیرا که اعتقاد به دمکراسی نداشته و بخشی از یک هیئت حاکم عقب‌افتاده است. «نمی‌تواند»، زیرا که هنوز قدرت اجرایی در دست باند «راست سنتی» است.

به این علت ادامه اعدام‌های زندانیان و سرکوب مخالفان سیاسی کماکان ادامه یافته است. اینها نمایانگر عدم تمایل و توانایی خاتمی در اجرای «قول و قرار»‌ها خود است. حمایت یا عدم حمایت «ابوزیسیون» خارج از کشور از وی نیز کوچکترین تأثیری در این روند نخواهد گذاشت.

مردم ایران به ویژه کارگران، جوانان و زنان، بر خلاف «حامیان» نوین خاتمی، مقاومت علیه سیاست‌های خاتمی را به نقد آغاز کرده‌اند. اعتصاب‌های کارگران و کارکنان شرکت زغال سنگ شرقی شاهرود (۳۰ شهریور)، کارگران نیشکر هفت تپه (۲۷ شهریور)، کارگران ماشین‌سازی اراک و سیمان شیراز، کارگران نورد اهواز (شهریور) و مقاومت جوانان در شهرها علیه مسئولان رژیم، «راه» را برای کسب «دمکراسی» و «آزادی» نشان می‌دهد.

بورژوازی ایران (چه با «تاج»، چه با «عمامه» و چه با «کروات») هیچگاه قادر به حل تکالیف «بورژوا دمکراتیک» در جامعه ایران نخواهد بود. طبقه کارگرایان، تنها نیرویی است که از طریق سرنگونی قهرآمیز کل نظام سرمایه‌داری، قادر به تضمین «آزادی» و «دمکراسی» برای همه مردم ایران خواهد بود.

هیئت مسئولان

۱۷ مهر ۱۳۷۶

«رفرم» یا «انقلاب»؟

نکاتی درباره «اصلاح‌گرایی»، «حاکمیت بورژوازی» و «قدرت پرولتری»

۰۲ رازی



محکوم می‌شود.^(۲) اپوزیسیون «راست» در نشان دادن «تعهدات» خود به رئیس جمهور، گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. در آخرین نشست «کنفرانس پژوهشگران ایران» در برلین، اواخر سپتامبر،

۱- رجوع شود به «کابینه نو، تداوم بحران قدیم»، «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۵، شهریور ۱۳۷۶.

۲- اینها ناکشایان طرفدار «استحاله» رژیم هستند. کافی است که این روزها نشریات اپوزیسیون راست را ورق بزنید تا تیتراهای «متنوع»ی از قبیل «تغییر حتماً نباید ناگهانی و انقلابی باشد»، «خسونت‌گرایی، سنگ راه جامعه مدنی»! (کیهان)، اپوزیسیون نباید چوب لای چرخ خاتمی بگذارد! (نیمروز) و غیره یافت کنید. به زعم آنها گویا خاتمی پدیده‌نیست که از آسمان نازل شده و قرار است برای این حضرات «آزادی» به ارمغان بیاورد.

خواهد کرد. در گیسازی ظاهری طبقه کارگر در امور سیاسی، تولیدی و اداری، مبادرت به «اصلاحات» برای جلب رضایت مردم و تأثیر بر اذهان عمومی (به ویژه ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی داده‌اند). رژیم، در گذشته طرح‌های متعددی برای این منظور ارائه داده است. طرح‌هایی نظیر «سهیم» کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اجرای طرح «تأمین اجتماعی»، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه‌ها، ایجاد «تشکل‌های مستقل کارگری» نظیر انجمن‌های صنفی و غیره. اینها همه عوامفریبی‌هایی است که در دوره آتی گسترده‌تر خواهند شد.

نظریه پردازان نظام بورژوازی (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) به نقد زمزمه‌های «اصلاحات» و «تحولات نوین»، تحت حاکمیت رئیس جمهور «نوین»، را سر داده و درهای بنگاه‌های تبلیغاتی خود را گشوده‌اند. «استحاله» پذیری رژیم مجدداً بر سر زبان‌های افتاده است و «براندازی» رژیم تقبیح و

تحولات اخیر ایران، بار دیگر «حاکمیت سرمایه‌داری» را در مقابل «قدرت کارگری» قرار خواهد داد. گرچه رژیم سرمایه‌داری آخوندی حاکم، در وضعیت کنونی، در بحران عمیق سیاسی غوطه‌ور است، اما تحمیل و ارباب زحمتکشان ایران و به ویژه طبقه کارگر نه تنها کاسته نخواهد شد که فزاینده‌تر از گذشته نیز خواهد رفت. البته بورژوازی ایران (همانند سایر دولت‌های سرمایه‌داری) با روش‌های متفاوت وارد کارزار برای مقابله با طبقه کارگر خواهد شد. یکی از شیوه‌های شناخته شده «متداول»، سرکوب، ارباب، اهدام و ترور علنی (و مخفی) است. واضح است که این شیوه‌های «متداول» برای حفظ حاکمیت «سرمایه» ضروری است و رژیم ایران نیز استفاده از آنها را ادامه خواهد داد.

اما، این رژیم از روش‌های دیگری نیز، به ویژه در دوره آتی که همراه با عادی‌سازی روابط با غرب و احیاء سرمایه‌داری مدرن است،^(۱) استفاده

گرایش‌های مختلف این «اپوزیسیون» با اکثریت آراء به سایرین چنین توصیه کردند که چنانچه رئیس جمهوری جدید «اثبات کند که جداً بسوی اجرای وعده‌های انتخاباتی خود می‌رود» از «سنگ‌اندازی در راه او، خودداری کند!» و چوب لای چرخ این رویداد «تاریخی و بسیار مهم» نگذارند!

متأسفانه این گونه تبلیغات تنها توسط اپوزیسیون «راست» ارائه داده نمی‌شود. برخی از نیروهای «میانه»^(۳) و همچنین «چپ»^(۴) نیز به شکلی به توهماتی در مورد عوام‌فریبی‌های رژیم دامن زده‌اند. گرچه نظریات ارائه داده شده توسط این بخش از اپوزیسیون در دفاع از سیاست‌های رژیم نیست، اما به‌ررو، آگاهانه و یا ناآگاهانه، حامل نطفه‌های اولیه مواضع رفرمیستی است. تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که همواره خطر نفوذ عقاید رفرمیستی توسط «چپ» در درون جنبش کارگری به مراتب بیشتر از نفوذ ایده‌های گرایش‌های بورژوازی و «راست» بوده است. مقابله با تبلیغات رفرمیستی بورژوازی و به ویژه شکاندن شد تبلیغاتی و نهایتاً نفوذ اصلاح‌گرایان «چپ» در درون جنبش کارگری، یکی از وظایف عمده پیشروی کارگری در دوره آتی است. زیرا که احیاء «حزب پیش‌تاز انقلابی» برای تدارک انقلاب کارگری سوسیالیستی آتی، بدون خنثی‌سازی تخیل‌گرایی اصلاح‌گرایان، با موانع عمده‌ای برخورد خواهد کرد.

تخیل‌گرایی اصلاح‌گرایان

برخی از گرایش‌های «میانه»ی اپوزیسیون بر این باورند که گویا می‌توان با «پیکار اجتماعی مسالمت‌آمیز» حکومت سرمایه‌داری (حتی دیکتاتوری نظامی‌نی مانند رژیم ایران) را به عقب‌نشینی‌های اساسی و سرانجام استقرار دموکراسی وادار کرد. البته آنها معتقدند که «پیکار مسالمت‌آمیز»، «استحاله‌طلبی» و «سازشکاری» نبوده که به مفهوم کلیه اشکال غیر خشونت‌آمیز مبارزه است که فعال کردن مردم در امر مبارزه را مبنا قرار می‌دهد.^(۵)

همچنین بعضی از گرایش‌های «چپ» اپوزیسیون استدلال می‌کنند که تحت رژیم سرمایه‌داری ایران، کارگران قادرند «تشکیل‌های کارگری مستقل» را بر رژیم «تحمیل» کرده و برای دوره‌ی (تا سرنگونی رژیم) به نوعی «همزیستی» با رژیم داشته باشند^(۶) و یا برخی معتقدند که «جامعه کارگری ایران، تبلیغ و ترویج برای ایجاد انجمن‌های صنفی در صنایع، کارخانجات و محیط‌های کارگری دیگر با توجه و استناد به قوانین خود رژیم از طرف کارگران، امری است که کاربرد بیشتری داشته و کارگران قادر خواهند بود هرچه سریع‌تر زیر یک چتر بگرد هم جمع شوند و از این کانال مسائل خود را پیش برند.^(۷)

البته تفاوت‌هایی بین این دو گرایش وجود دارد. اولی مخالف مبارزه «قهرآمیز» برای سرنگونی رژیم است، دومی موافق براندازی است، اما آن را موکول به دوره‌ی همزیستی (تخاصم‌آمیز یا مسالمت‌آمیز) با رژیم می‌بیند. اما، هر دو نظر، در سازندگی و شرکت در نهادهای پیشنهادی رژیم (یا به زعم آنها «عقب‌نشینی» رژیم بر اثر فشار عمومی) توافق دارند. مخرج مشترک اینها در همین نکته نهفته است.

در این که مردم به طور عموم و کارگران بطور اخص باید از هر وسیله‌ای بر اعمال فشار بر یک رژیم دیکتاتوری استفاده کنند، تردیدی نباید داشت. چه مبارزات «منفی» مردم (مانند رأی سفید انداختن در صندوق‌های انتخاباتی و یا رأی مثبت دادن به فردی مانند خاتمی) و یا مبارزات «مثبت» آنها (مانند اعتراض‌ها و قیام‌های توده‌ای و تظاهرات خیابانی) و یا دخالتگری «علنی» (مانند شرکت در تشکلهای کارگری) همه ضروری و غیر قابل انکارند. بدیهی است که در صورت پیدایش «تشکل مستقل کارگری» (چه موقت و چه دائمی)، گرایش‌های انقلابی نبایستی بطور فرقه‌گرایانه از شرکت در آنها خودداری کنند.

اما، دخالتگری در نهادهای (وابسته یا غیر وابسته) در چارچوب سرمایه‌داری (به ویژه دیکتاتوری نظامی) زمانی عملی و اصولی است که یک تشکیلات سیاسی (مجهز به برنامه انقلابی) پشت سر این دخالتگری قرار داشته باشد، که مشی دخالتگری را سازمان داده و تداوم آنرا تضمین کند. وگرنه، به ویژه در وضعیت اختناق‌آمیز ایران، هر لحظه کلیه این نهادها می‌توانند مورد تهاجم سرکوبگران رژیم قرار گرفته و شرکت کنندگان شناسایی و به زندان و جوخه‌های اعدام سپرده شده و کل تداوم مبارزات به مخاطره نابودی افتد.

حتی در صورت پیدایش یک تشکل کارگری مستقل از دولت (که امکان وقوع آن در وضعیت ایران بسیار محدود است، و چنانچه رخ دهد کوتاه مدت خواهد بود)، نیروهای انقلابی نباید پُل‌های پشت سر خود را خراب کرده و فعالان خود را به رژیم به طور علنی معرفی کنند. دخالت در درون یک تشکل «مستقل» نیز باید حساب شده، با برنامه، محتاطانه و با رعایت اکید مسایل امنیتی انجام پذیرد (به محض ایجاد «اصلاحات» موقتی نباید ماهیت واقعی رژیم را از یاد برد). تنها در چنین وضعیتی نیروهای انقلابی می‌توانند در این گونه نهادها دخالت کنند. در عین حال یک نیروی انقلابی باید همچنان به سایر کارگران پیشرو هشدار دهد که آنها نیز به نوبه به تشکیل هسته‌های کارگری سوسیالیستی مخفی خود (و با برنامه مشخص) مبادرت کنند و سپس به درون این تشکلهای بدون انحلال خود در آن، بروند. کارگران پیشرو را نباید خلع سلاح کرده و در دسترس حمله رژیم قرار داد.^(۸)

گرچه در مورد این مسایل اختلاف وجود دارد، اما بحث اصلی ما با انحرافات رفرمیستی در درون جنبش کارگری، پیرامون این مسایل نیست.

بحث اساسی بر سر اینست که چنانچه خود رژیم به علل مختلف (فشار مردم یا تبلیغات دولت‌های غربی و یا بانک‌های بین‌المللی) روزنه‌ها و زمینه‌هایی برای «اصلاحات» اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراهم آورد چه؟ (سناریویی که در دوره آتی محتمل به نظر می‌آید). آیا کارگران بایستی، برای مثال، در «مدیریت» کارخانه‌ها و یا ایجاد «تشکل‌های مستقل» فرمایشی و وابسته به رژیم (مانند سندیکاهای و اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی زرد) شرکت فعال داشته باشند یا خیر؟ آیا کارگران می‌توانند در راستای اداره و راه‌اندازی آنان کمک رسانند یا خیر؟ اینکه چه عاملی منجر به ایجاد چنین امکانات شده آنچنان اهمیتی ندارد. آنچه حائز اهمیت است پاسخ به این سؤال است که آیا گرایش‌های «انقلابی» و «ضد دیکتاتوری» در چنین

۳- عمدتاً گرایش‌های سوسیال دمکرات ایرانی. اینها مبارزه «قهر آمیز» علیه رژیم را متکی بر نقد نظریات گرایش‌های «چریکی» و «مائوئیستی» مردود اعلام می‌کنند. همچنین با «استحاله» رژیم توافق ندارند. رجوع شده به مقاله «پیکار مسالمت‌آمیز اجتماعی»، پویش، شماره‌های ۲۸ و ۲۹، پائیز و زمستان ۱۳۷۵.

۴- عمدتاً گرایش‌های سائرسیستی در طیف «چپ» اند، که از درون گرایش استالینیستی ظاهر گشته، و آغشته به انحرافات رفرمیستی، سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی شده‌اند. رجوع شود به نقد مواضع مندرج در نشریات «راه کارگر» و «کارگر تبعیدی» در مورد «تشکل‌های مستقل کارگری»، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ۱۸، آبان ۱۳۷۲ و شماره ۲۴، آبان ۱۳۷۳، و «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۱، فروردین ۱۳۷۶.

۵- پویش شماره ۲۹، زمستان ۱۳۷۵، صص ۷ و ۸.
۶- رجوع شود به نقد نظریات «راه کارگر»، «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۵، دی ۱۳۷۳.

۷- «کارگر تبعیدی»، شماره ۳۶، خرداد ۱۳۷۶، صص ۲۸.
۸- بدترین شکل مداخله پیشنهاد یکی از نویسندگان «کارگر تبعیدی»، بداله، است که مدعی است که در تشکل مستقل کارگری (انجمن صنفی) برای کسی «تابلوی ورود ممنوع» نباید قابل شد (یعنی ورود حزب‌الله‌هایی آدمکش، آزاد است به شرط آنکه «کارگر» باشند!). رجوع شود به نقد این مقاله، «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۱، فروردین ۱۳۷۶.

نهادهای شرکت خود و سایرین را صلاح می‌دانند؟ پاسخ ما به دخالت در نهادهای رژیم در راستای سازندگی آن، «منفی» است! پاسخ رفرمیست‌ها «مثبت» است! اختلاف بر سر این موضوع است.

در تاریخ جنبش کارگری و امروزه، همواره یکی از اعتقادات «صادقانه» رفرمیست‌ها این بوده و هست که تصور می‌کنند «زمان» برخوردی «قهرآمیز» بین «کار» و «سرمایه» در جهان سپری شده و بایستی با شیوه‌های «نوین» به مسایل حکومتی برخورد کرد. به زعم آنها، گرایش‌های فکری مختلف در جامعه می‌توانند بطور «مسالمت‌آمیز» و «تسلی» با اعمال «فشار» بر دولت‌های دیکتاتوری، آنها را مجبور به «عقب نشینی» کرده و نهایتاً ائتلافی از دیدگاه‌های مختلف (سوسیالیست و بورژوا) در درون یک «دولت دمکراتیک» بوجود می‌آید که پاسخگوی مسایل جامعه خواهد بود.

تجربه تاریخی نشان داده است که این قبیل حکومت‌ها، در چارچوب یک دولت بورژوایی عمل کرده و نه تنها ریشه ظلم و ستم اجتماعی را نمی‌کاهدند که آنرا افزایش می‌دهند، زیرا که عملی جز دفاع از منافع «سرمایه» نمی‌توانند انجام دهند. این قبیل «پروژه‌ها»، حزب‌ها و گروه‌های «کارگری» را در درون دولت بورژوایی ادغام می‌کنند و نه بر عکس. آنها با چنین سیاستی، «قدرت دولتی بورژوایی» را نه تنها تضعیف نمی‌کنند که آنرا تقویت نیز می‌کنند.

چنانچه ائتلاف سیاسی در درون دولت بورژوایی جایز نباشد، شرکت و دخالتگری در نهادهای اقتصادی و سیاسی بورژوایی نیز مردود است. زیرا اقتصاد سرمایه‌داری تنها متکی بر کسب «ارزش افزوده» یا «سود» است. هر کوششی در دخالت در امور «مدیریت» در کارخانه‌ها، شرکت در نهادهای فرمایشی، تنها می‌تواند در خدمت «عقلانی» کردن این نهادها برای افزایش اخراج‌ها و استثمار بیشتر طبقه کارگر، قرار گیرد.

این اقدامات نه تنها «کنترل صنایع» را به دست کارگران نمی‌دهد که بر عکس کارگران فعال را در خدمت دولت سرمایه‌داری قرار می‌دهد. این نهادها، حتی اگر در ابتدا ظاهری «مستقل» داشته باشند، در نهایت در خدمت دولت سرمایه‌داری قرار می‌گیرند (به ویژه در وضعیت جوامعی مانند ایران که حتی دمکراسی بورژوایی نیز وجود ندارد).

«پیکار اجتماعی مسالمت‌آمیز» علیه رژیم در جهت وادار کردن آن «به عقب‌نشینی‌های اساسی و سرانجام استقرار دمکراسی»، نظریاتی است که نه تنها نمایانگر «تجددگرا»یی نیست که همان «سنت‌گرا»یی است که توسط نظریه‌پردازان رفرمیست جنبش کارگری بیش از یک قرن پیش طرح شده‌اند. در واقع ریشه آن در نظریات «برنشتین»، اواخر قرن ۱۹، نهفته است. این عقاید «تجدید نظر» به نظریات مارکسیستی بود. در واقع

نظریات انحرافی سوسیال دمکراسی بین‌المللی را ما مدیون عقاید برنشتاین هستیم (تا نظریات کائوتسکی و یا پیل). یکی از «دستاوردهای» این گرایش بین‌المللی میل کردن شوراهای کارگری در آلمان و اطریش در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹ (نظف‌های اولیه یک «قدرت کارگری»)، به ابزاری در دست سرمایه‌داری صنعتی، بود! پس از آن، با بروز بحران اقتصادی ۱۹۲۳-۳۲ این نهادها «خود جوش» کارگری به شکرانه «سیاست»‌های رفرمیستی سوسیال دمکراسی بین‌المللی، در خدمت کامل سرمایه‌داری درآمدند.

پس از جنگ جهانی دوم در اروپا، تناسب قوا به نفع بورژوازی تغییر کرد و مجدداً زمزمه‌های «رفرمیست»‌ها در شرکت و مداخله در «مدیریت» و «ملی کردن دمکراتیک» صنایع شنیده شد. با این تفاوت که اینبار «سازش طبقاتی» نه تنها توسط سوسیال دمکراسی، بلکه حزب‌های کمونیست (طرفدار مسکو) تحقق یافت. بدین ترتیب «سود» سرمایه‌داران توسط این «خدمتکاران» سرمایه در درون جنبش کارگری، تضمین گشت.

تجربه قرن گذشته نشان داد، که ایده «کنترل مردمی» بر اقتصاد سرمایه‌داری، پارلمان بورژوایی، شوراهای محلی، کمیته‌ها و انجمن‌های «صنفی» کارگران و مدیران و غیره، تا مدامی که «قدرت» واقعی سیاسی و اقتصادی در دست بورژوازی باشد، افسانه‌ای بیش نیست. البته این اقدامات برای رفرمیست‌ها «پیروزی» محسوب می‌شود! تاریخ سوسیال دمکراسی در آلمان (اوایل جمهوری ویمار) نشان داد که این قبیل «پیروزی»‌ها، نتیجه‌ای جز وخیم‌تر کردن وضعیت کارگران را در بر ندارد.

کلیه نهادهای فرمایشی (حتی به ظاهر «مستقل»)، بدون دخالت آگاهانه و با برنامه پیشروی کارگری متشکل در درون یک حزب انقلابی، به ابزار استحکام «سرمایه» و تضعیف قدرت کارگری تبدیل می‌شود. در واقع، پیشنهاد «صادقانه» و «دلسوزانه»ی رفرمیست‌ها به طبقه کارگر در راستای مبارزه برای «مدیریت کارگری»، نه تنها «جدید» نیست که تکرار همان افسانه‌های «سازش طبقاتی» سوسیال دمکراسی «سابق» است. رفرمیست‌ها عقاید مارکسیست‌های انقلابی را «فرقه‌گرایانه» قلمداد کرده و مدعی‌اند که از طریق دخالت‌ها «صبورانه»‌ست که به تدریج (و در نهایت)، «قدرت» سیاسی و اقتصادی به کارگران منتقل خواهد شد. اما آنها همواره فراموش می‌کنند که «قدرت» در جامعه طبقاتی متکی بر دو ساختار اساسی است: «وجه تولید سرمایه‌داری» حاکم (حق «سرمایه» برای کنترل و غالب شدن بر نیروهای اصلی تولیدی، توسط مؤسساتی که بطور دائم در حال تولید اقتصاد سرمایه‌داری است، یعنی: مالکیت خصوصی، مزد کارگران، اقتصاد عمومی بازار در ارتباط با اقتصاد بازار جهانی و غیره)، و «دولت بورژوایی» است. کسانی که تصور می‌کنند

این دو جزء بهم پیوند خورده، به تدریج و یا با «پیکار اجتماعی مسالمت‌آمیز» می‌تواند نابود و از بین بروند و دولت سرمایه‌داری را «به عقب‌نشینی‌های اساسی و سرانجام استقرار دمکراسی وادار» کنند، سخت در اشتباه هستند.

تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که قدرت دولتی بورژوایی «به تدریج» از بین نمی‌رود و اصلاحات دمکراتیک «قدم به قدم» حاصل نمی‌گردند. بهر رو، «اصلاحات» اواخر قرن نوزدهم در اروپا توسط بورژوازی، حتی در جوامع غربی امروزی کارآیی خود را از دست داده است، چه رسد به جامعه‌نی نظیر ایران که تحت سلطه دیکتاتوری آخوندی است.

ایده دخالت و مشارکت در «مدیریت» کارخانه و یا «سهیم» شدن در سود کارخانه و یا مشارکت در امور اقتصادی، نه تنها توسط دولت سرمایه‌داری برای حل بحران خود طرح می‌گردد، و نه تنها توسط سوسیال دمکرات‌ها و استالینیست‌ها برای «سازش طبقاتی» ستاً مورد حمایت قرار گرفته، که توسط بخشی از خود کارگران نیز مورد استقبال و پذیرش قرار می‌گیرد. زیرا که کارگران، به مفهوم اعم کلمه، تحت تأثیر اعتقادات خسرده بورژوایی «سندیکالیستی»، «آنارکو سندیکالیستی» و «آنارشیتی» قرار می‌گیرند. «مدیریت» و یا «سهیم» شدن در یک کارخانه برای آنها غنیمت شمرده می‌شود، زیرا که بر این باورند که با این عمل به «تدریج» سایر کارخانه‌ها نیز تحت تأثیر قرار گرفته و «قدم به قدم» دولت سرمایه‌داری «عقی نشینی» کرده، تا اینکه «تشکل‌های مستقل کارگری» زمینه سرنگونی آن را فراهم آورد. بدیهی است که این گونه افکار «تخیلی»، کارکرده خود را از امروزه دست داده‌اند. مدافعان چنین نظریاتی توجه نمی‌کنند که سرمایه‌داری به سوی «اجتماعی کردن» و «مرکزیت»، توسط دولت سرمایه‌داری، پیش می‌رود. این دولت مرکزی نیز بدون عمل آگاهانه عناصر آگاه پارتی‌ها از بین نمی‌رود. یک اعتصاب و حتی یک اعتصاب عمومی نیز به خودی خود رژیم را سرنگونی نمی‌کند، چه رسد به دخالت در «مدیریت» یک کارخانه (حتی توسط اکثریت کارگران) و یا تشکیل یک «تشکل کارگری» (حتی مستقل از دولت).

«مدیریت کارگری» تنها پس از سرنگونی نظام سرمایه‌داری امکان پذیر است. آنچه طبقه کارگر و به ویژه پیشروی آن باید از هم اکنون در دستور کار خود قرار دهد اعمال «کنترل کارگری» است. در انقلاب ایران نیز مسئله کنترل کارگری به یکی از محوری‌ترین شیوه مبارزات کارگران تبدیل شد. کارگران برای آماده‌سازی خود برای «مدیریت کارگری» باید از این تجربه بگذرند. این نکته‌ای است که هیچ یک از سازمان سیاسی «چپ» به آن توجه نکرده و نمی‌کنند.

ادامه در شماره آتی: در باره «کنترل کارگری»

یادداشت‌هایی در باره «انترناسیونالیزم»

م. رازی

این یادداشت‌ها به منظور بحث و تبادل نظر با سایر نیروهای انقلابی (ایرانی و غیر ایرانی) در راستای تدارک احیا یک سازمان بین‌المللی انقلابی نگاشته شده‌اند.

در بخش نخست، به قسمتهایی از ۲۱ شرط عضویت «کمیترون» پرداخته شد. در این بخش به سایر شرط‌های و همچنین مسایل بین‌الملل اول اشاره خواهد شد.

* کلیه بخش‌ها باید اصول سازمانی متکی بر سانترالیزم دموکراتیک را بپذیرند. و این، به ویژه در دوران جنگ‌های شدید داخلی که وجه مشخصه اوضاع فعلی است، اهمیت می‌یابد.

* تمام تصمیمات کنگره‌های جهانی و هیئت اجراییه بین‌الملل کمیترون لازم‌الاجرا است و سانترالیزم دموکراتیک در سطح بین‌المللی باید پذیرفته شود.

تجربه تاریخی نشان داد که مسئله «سانترالیزم دموکراتیک» در درون یک سازمان بین‌المللی یکی از مسایل «مهم» اما در عین حال، «حساس» جنبش کارگری بوده است. «کمیترون» به درستی در اینجا تأکید می‌کند که، همانطور که یک حزب پیش‌تاز انقلابی در سطح «ملی» باید متکی بر اصل سانترالیزم دموکراتیک باشد، یک سازمان پیش‌تاز انقلابی در سطح «بین‌المللی» نیز باید از چنین اصولی پیروی کند - به ویژه در دوران جنگ‌های شدید داخلی.

تأکید اخص بر «جنگ شدید داخلی» در این است که تحت بروز چنین وضعیتی، امکان و فرصت برای تصمیم‌گیری‌ها متکی بر بحث‌های اقناعی و درازمدت وجود نداشته و وقایع به سرعت به وقوع می‌پیوندند. بدیهی است که یک رهبری مرکزی قوی و با تجربه بین‌المللی، در موقعیت بهتری در جهت اخذ تصمیمات صحیح و معقول قرار می‌گیرد، تا حزبی که درگیر «جنگ شدید داخلی» است.

اما، تجربه دخالت «کمیترون»، به ویژه پس از «عقب‌نشینی» مارس ۱۹۲۱ (چه در عرصه اقتصادی، چه سیاسی و چه دیپلماتیک)، نشان داد که اعمال «مرکزیت دموکراتیک» در گستره جهانی بدون ایراد نیست. شکست «قیام» مارس ۱۹۲۱ در آلمان که به ابتکار رهبری بین‌المللی (و در تقابل با مواضع برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان، به ویژه «لوی»)، صورت گرفته بود تأثیرات بسیار

مخربی در کارکرد این سازمان بین‌المللی، گذارد. همچنین، دخالت مستقیم در امور حزب کمونیست بریتانیا در شرکت یا عدم شرکت در درون حزب کارگر؛ و یا پیمان بازرگانی آنگلو-سویت (انگلستان - شوروی) که منجر به محدود کردن تبلیغات ضد امپریالیستی بریتانیایی توسط حزب کمونیست بریتانیا شد؛ و یا معاهدات با ایران و ترکیه که حزب‌های کمونیست این کشورها را در مبارزاتشان علیه دولت‌های خود تحدید کرد و غیره، همه نمایانگر نبود یک ساختار تشکیلاتی بین‌المللی صحیح در آن مقطع زمانی بود.

عدم درگیری فعال سایر بخش‌های بین‌الملل در هیئت اجراییه کمیترون، وجود یک مرکز قوی در مسکو، می‌تواند یکی از علل اصلی فراهم آمدن زمینه برای ایرادهای یاد شده، باشند.^(۱)

* فراکسیون‌های پارلمانی احزاب کمونیست (در هر جا که وجود دارند) باید تحت رهبری کامل حزب عمل کنند و نمی‌توانند از آن مستقل باشند.

گرچه این شرط مربوط به کشورهایی است که از «دمکراسی بورژوازی» برخوردارند، اما کماکان شرط پراهمیتی است. زیرا که در اینجا تأکید بر یکپارچگی سیاسی حزب‌های کمونیست در دخالت بیرونی‌شان شده است. برخلاف سازمان‌ها بورژوا و خرده بورژوا، که هر جناح و فراکسیون در درون و بیرون برای خود «سازی» می‌زنند، کمونیست‌ها که به نمایندگی کارگران و زحمتکشان و قشرهای تحت ستم جامعه، بایستی سازمان‌یافته و متعهد به برنامه حزبشان باشند. دوگانگی و چند دستگی در بیرون می‌تواند از اعتبار یک حزب کمونیست بکاهد. اما این بدان معنی نیست که کمونیست‌ها در همه موارد باید «هم عقیده» باشند. بدیهی است که یک حزب کمونیست با داشتن دمکراسی درونی و رعایت اصل حق گرایش، می‌تواند جناح‌های مختلف نظری در درون خود داشته باشد. اما در خارج، نظریات اکثریت حزب باید منعکس شود.

نکته دیگر حائز اهمیت اینست که، برخلاف نظریات فرقه‌گرایانه برخی از نیروهای چپ، شرکت کمونیست‌ها در انتخابات پارلمانی و استفاده از مؤسسات، رسانه‌ها و مطبوعات بورژوازی جایز است به شرط آنکه امکان تبلیغات تمام نظریات بدون محدودیت در سطح جامعه، داشته باشند.^(۲)

* ضرورت فعالیت دائمی برای تصفیه حزب از عناصر خرده‌بورژوا، به ویژه در کشورهایی که حزب از امکان فعالیت قانونی برخوردار است. زیرا که در این کشورها خطر نفوذ خرده بورژوازی به مراتب بیشتر است.

در اینجا کمیترون به یکی از خطرات عمده در راه ساختن حزب انقلابی اشاره می‌کند: «نفوذ خرده بورژوازی». در جامعه سرمایه‌داری، طبقه کارگر برای مقابله با نفوذ عقاید بورژوازی، و تدارک کسب قدرت سیاسی، نیاز به حزب «خود» دارد. زیرا که در جامعه بورژوازی، عقاید و نظریات بورژوازی بر «کل» جامعه حاکم می‌گردد (توسط ابزار تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات، مدارس، مؤسسات مذهبی و غیره). در این میان لایه‌های میانی، خرده بورژوازی، تحت فشارهای اقتصادی، «رادیکالیزه» شده و به علت عدم وجود حزب خود روی به تنها تشکیلات ضد سرمایه‌داری، حزب پیش‌تاز انقلابی، می‌آورد. اما خرده بورژوازی برای دفاع از منافع تاریخی طبقه کارگر به درون حزب نمی‌آید که برای حفظ منافع کوتاه‌مدت خود وارد یک تشکیلات انقلابی می‌شود. تمایل به کسب جاه و مقام یکی از خصوصیت بارز خرده بورژوازی در درون حزب انقلابی است. این افراد به محض مشاهده ناهنجاری‌ها و یا عدم کسب «مقام»‌های مورد علاقه، به کل حزب پشت کرده و نه تنها فعالیت سیاسی را رها کرده که به تخریب آگاهانه آن مبادرت می‌کنند.

خطر این عناصر به خصوص در جامعه‌ای که از دمکراسی بورژوازی برخوردار است، جدی‌تر و عمده‌تر می‌شود. از اینرو کمیترون، به درستی، حزب‌های خود را برای مقابله و مبارزه در «تصفیه» این عناصر فرا می‌خواند.

* حزب‌های کمونیست باید در مقابل حملات ضد انقلاب داخلی یا جهانی به جمهوری‌های شوروی کمک برسانند.

از آنجایی که کمیترون اعتقاد داشت که

۱- در مسود نحوه ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی برای وضعیت امروزی، به این موضوع دوباره باز خواهیم گشت.

۲- رجوع شود به مقاله لنین، بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم، ۱۹۲۰.

اول را به یک سازمان انقلابی بین‌المللی که برای تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا گام بر می‌داشت، تبدیل کرد.

مبارزه با خرده بورژوازی

ایده "تسخیر قدرت سیاسی" توسط پرولتاریا در کنگره لاهه ۱۸۷۲، با مخالفت شدید باکونین، رهبر گرایش آنارشیت‌ها در درون بین‌الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین‌الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی‌ئی که از بدو الحاق آنارشیت‌ها به بین‌الملل (۱۸۶۹)^(۵) بروز کرد، پیرامون مسئله سازماندهی بین‌الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «آتوریته»ی «شورای عمومی» (رهبری بین‌الملل) را زیر سؤال می‌برد. او تمایل داشت که بین‌الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن‌های سز» و «انجمن‌هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده بورژوایی تحت «مبارزه» یا «آتوریته» و «مرکزیت»، می‌خواست رهبریت خود را بر بین‌الملل تحمیل کند.

کنگره لاهه شیوه‌های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین‌الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را تقویت کرد.

به علت فروکش جنبش کارگری در سطح بین‌المللی آخرین کنگره بین‌الملل اول در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا صورت گرفت. ■ ادامه دارد
شماره آتی: مسایل بین‌الملل‌های دوم و سوم.

آمد. حمایت از قیام «استقلال طلبانه» لهستان انگیزه‌ای برای گردهم‌آیی کارگران اروپایی شد. به سخن دیگر، از همان ابتدا، تشکیل نخستین سازمان «بین‌المللی»، با مبارزه و حمایت از قیام «ملی» پیوند خورد.

پیشاپیش آن، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» تأکید کردند که کمونیست‌ها "در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف‌نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسئله را برجسته می‌کنند"، اما، "مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند".

این بدین مفهوم است که کمونیست‌ها ضمن مبادرت کردن برای تشکیل جامعه سوسیالیستی جهانی باید در عین حال از مبارزات «ملی» پرولتاریا برای براندازی بورژوازی کشورهای خود نیز حمایت کنند. ایجاد یک سازمان بین‌المللی برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی با ساختن یک حزب پیش‌تاز انقلابی در سطح ملی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی نه تنها مغایرتی ندارد که مکمل یکدیگرند. از سازماندهی یک انقلاب جهانی، بدون انقلابات ملی صحبت به میان آوردن، همانقدر تخیلی است که نادیده گرفتن انقلاب جهانی و تأکید بر ساختن «سوسیالیزم در یک کشور».

سازماندهی حزب طبقه کارگر

گرچه بین‌الملل اول از ابتدا با انگیزه ایجاد یک سازمان بین‌المللی آغاز به کار کرده بود، اما تا قبل از «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱، هنوز به مفهوم اخص کلمه به یک حزب بین‌المللی مبدل نشده بود.^(۴) در تجربه کمون پاریس نقطه عطفی در تاریخ بین‌الملل اول بود. انگلس در نامه‌ای نوشت که کمون "بدون تردید فرزند بین‌الملل بود، گرچه خود بین‌الملل قدمی در به راه اندازی آن برنداشت" (نامه به «سورژ»، ۱۷-۱۲ سپتامبر ۱۸۷۴). در واقع طرفداران فرانسوی بین‌الملل (پژدونیست‌ها) نقش مهمی در کمون پاریس ایفا کردند. این واقعه، درس‌های اساسی‌ئی برای بین‌الملل به همراه آورد. جمع‌بندی این تجربه در مقاله مارکس تحت عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» انتشار یافت. مارکس در کنفرانس لندن بین‌الملل (سپتامبر ۱۸۷۱) برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریا باید خود را در یک حزب سیاسی متشکل کند. در پی آن در کنفرانس لاهه (۱۸۷۲) ماده نویینی به اساسنامه بین‌الملل افزوده شد مبنی بر اینکه "تسخیر قدرت سیاسی به یکی از وظایف اصلی پرولتاریا تبدیل می‌شود".

در این زمان، تجربه کمون پاریس، بین‌الملل

موجودیت شوروی به یک منشاء دائمی ضعف برای بورژوازی و یک عامل قدرت برای انقلاب جهانی تبدیل شده است، سایر حزب‌های کمونیست می‌بایستی در مقابل ضد انقلاب داخلی یا جهانی از شوروی دفاع کرده و به آن کمک رسانند.

* کلیه احزاب باید یک برنامه جدید کمونیستی تدوین کنند و این برنامه را به تصویب کمیتن برسانند.
* تمام احزاب عضو بین‌الملل سوم باید نام خود را حزب کمونیست بگذارند.
* کلیه بخش‌ها باید برای تصویب این ۲۱ شرط کنگره فوق‌العاده را تشکیل دهند.
* حداقل دو سوم از رهبری هر بخش باید از دقتایی تشکیل شده باشد که حتی قبل از تصویب این شروط به ضرورت پیوستن به کمیتن اعتقاد داشته‌اند.
* هر عضو که این ۲۱ شرط را رد کند، باید اخراج شود.

نکات فوق نیز برای تحکیم ساختار تشکیلاتی کمیتن و تأکید به تقویت آن طرح‌ریزی شد.

۲۱ شرط عضویت «کمیتن»، می‌تواند زمینه مساعدی برای تدوین پلاتفرم یک سازمان بین‌المللی در آینده باشد. اما، طرح چنین پلاتفرمی نمی‌تواند بدون «توجه» و «بررسی»، «بازنگری» و «درس‌آموزی» از تجارب «مثبت» و «منفی» سازمان‌های جنبش کارگری طی قرن گذشته، صورت پذیرد.

از اینرو ارزیابی تجارب حزب‌های بین‌المللی (بین‌الملل اول، دوم، سوم و چهارم)، پیش از تدوین طرح پلاتفرم یک سازمان بین‌المللی، ضروری است.

تجربه بین‌الملل اول

«انجمن بین‌المللی کارگران» (بین‌الملل اول)، در سال ۱۸۶۴ عمدتاً به ابتکار فدراسیون سازمان‌های کارگری در اروپا غربی و مرکزی (به ویژه کارگران سوسیالیست لندن و پاریس)، پس از تجربه شکست انقلاب‌های ۴۹-۱۸۴۸، تأسیس شد. مارکس و انگلس در رهبری و سازماندهی بین‌الملل اول نقش تعیین‌کننده ایفا کردند.^(۳) تجارب عمده «بین‌الملل اول» از این قرار هستند:

«بین‌الملل» و انقلابات «ملی»

بر خلاف برداشت و تفسیر نادرست برخی از واژه «انترناسیونالیزم» که گویا پذیرش انقلاب بین‌المللی، به مفهوم رها کردن انقلابات ملی است، «بین‌الملل اول» خود در همبستگی با قیام مسلحانه «ملی» لهستان علیه روسیه تزاری (۱۸۶۳) بوجود

۳- البته این نخستین باری نبود که ایده تشکیل یک سازمان بین‌المللی طرح می‌گشت. بین سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از بنیانگذاران و سازمانده‌های اصلی «اتحادیه کمونیست‌ها»، نطفه اولیه یک سازمان بین‌المللی، در سال ۱۸۴۷، بودند.

۴- همبستگی و هم‌آهنگی بین کارگران فرانسوی و بریتانیایی برای حفاظت از منافع خود در مقابل «واردات» کارگران «ارزان» از بلژیک، ایتالیا و آلمان، یکی از علل اصلی تشکیل این سازمان بود. در واقع این سازمان به مفهوم اخص کلمه یک تشکیلات «اتحادیه کارگری» بود.

۵- سازمان «اتلاف دموکراسی سوسیالیستی بین‌المللی» به رهبری باکونین در سال ۱۸۶۸ درخواست پیوستن به بین‌الملل اول را کرد. با وجود اختلاف برنامه‌ئی بین دو تشکیلات، بین‌الملل در سال ۱۸۶۹، آن سازمان را پذیرفت. بین‌الملل اعلام کرد: "بگذارید هر بخش به طور آزادانه برنامه تئوریک خود را شکل دهد" (اسناد بین‌الملل اول، جلد ۳، صص ۷-۲۷۳، ۱۱-۳۱۰).

«اتحاد اروپا»:

دیکتاتوری بورژوازی در سطح اروپایی

مراد شیرین

این که این معیارها به نفع کدام طبقه هستند مثل روز روشن است. در هیچ جا معیار میزان بیکاری، حقوق حداقل، ازدیاد حقوق ها در مقابل تورم، مزایای بهداشتی و دیگر نیازهای اجتماعی کارگران مطرح نمی شود. ولی برای مطابقت با این معیارها این طبقه بورژوا نخواهد بود که بهای بهبود وضعیتش در مقابل امپریالیزم آمریکا و ژاپن را خواهد پرداخت. بهای این پروژه کاملاً بر دوش طبقه کارگر اروپا قرار دارد، و از آنجایی که صرفاً لوگزامبورگ است که هر پنج معیار را در حال حاضر برآورده می کند، پس کارگران بقیه کشورها می بایست کلی از دست آوردهای خود را، که از طریق ده ها سال مبارزه کسب شده اند، از دست بدهند. و جواب کارگران، به خصوص در آلمان، فرانسه و ایتالیا، تا به حال، با وجود رهبری رفرمیستی اتحادیه ها و احزاب سوسیال دموکراتیک، خوب بوده است.

در اینجا، برای شکافتن مسائل مهم این پروژه بورژوازی ما می بایست نگاهی به تاریخ «اتحاد اروپا» و نهادهایی که بورژوازی اروپا ایجاد کرده است، بیاندازیم.

تاریخچه «اتحاد اروپا»

۱- «انجمن اقتصادی اروپا»

دو فاکتور مهم در شکل گیری «انجمن اقتصادی اروپا» (ا.ا.ا) وجود داشتند: بازسازی سرمایه داری اروپایی (و ایجاد شرایط «استواری» برای رشد آن)، پس از جنگ و جلوگیری از رشد استالینیزم و نیروهای انقلابی. پس از دومین جنگ جهانی امپریالیستی، همراه با بازسازی اقتصادی بورژوازی اروپا با بر جلوگیری جنگ دیگری بین دولت های امپریالیستی اروپا از یک سو، و جلوگیری از رشد «کمونیسم» در اروپای غربی، گذاشتند. در این مقطع برای آنان به نظر واضح شده بود که جنگ، امپریالیزم آمریکا و دولت بوروکراتیک «شوروی» را تقویت کرده و به مقام ابرقدرت رسانده بود. نیروی محرکه اصلی برای نزدیکی سیاست ها و هماهنگی در سطوح مختلف، بورژوازی آلمان و فرانسه بود - البته با حفظ رقابت بین آنها. در این وسط نیز آمریکا با کمک های مالی کلانی (برنامه «مارشال»)، ایجاد نهاد نظامی «ناتو» و اتخاذ اقدامات دیگری کمک به بازسازی کرد، تا بازار متعادلی برای کالاها و سرمایه خود در اروپا بوجود آید.

برای بازسازی اقتصادی اول می بایست بخش ۱ اقتصاد سرمایه داری (صنایع تولید ابزار تولید) را به راه می انداختند، و این تصادفی نیست که اولین نتیجه عملی این سیاست بورژوازی اروپا امضاء قرارداد «انجمن ذغال سنگ و فولاد اروپا» در سال ۱۹۵۱، و بنا نهادن آن در سال بعد، بود. کار این نهاد جمع آوری مالیات، جهت دادن به سرمایه گذاری و مداخله در بازار فولاد و ذغال سنگ بود. شش عضو این نهاد آلمان، فرانسه، بلژیک، هلند، لوگزامبورگ و ایتالیا بودند، که در سال ۱۹۵۷ «قرارداد رم» را امضاء کردند و ا.ا.ا، که در گفتگوی عامیانه «بازار مشترک» نامیده شد، را در سال ۱۹۵۸ ایجاد کردند. در آن سال همچنین اولین «پارلمان مشترک» و «دادگاه عدالت» برای رسیدگی به امور سه نهاد «انجمن ذغال سنگ و فولاد اروپا»، ا.ا.ا، و «اولیاء امور انرژی اتمی اروپا» بوجود آمد. در عین حال «کمسیون»، «شورای وزرا»، «کمیته امور اقتصادی و اجتماعی» و «بانک سرمایه گذاری» ا.ا.ا، بوجود آمدند. در این مقطع چشم انداز بورژوازی بسیار محدود بود و «بازار مشترک» سه هدف اصلی داشت: ایجاد منطقه تجاری ای

امروز در سطح اروپا دو گرایش متخاصم وجود دارند. از یک سو، بورژوازی کشورهای مختلف اروپایی بنقد تلاش می کند که سرمایه اروپایی را هر چه بیشتر در هم ادغام کند، تا تمرکز و تراکم آن به حدی برسد که در رقابت با سرمایه آمریکایی و ژاپنی بتواند دوام بیاورد. و این روند به روشنی، و به خصوص با اقدامات یک سال اخیر بورژوازی آلمان، فرانسه و ایتالیا، تنها با استثمار هر چه بیشتر کارگران و کم کردن مزایای اجتماعی آنان عملی خواهد شد.

از سوی دیگر، در این کشورها، نه فقط کارگران پیشرو، بلکه بسیاری از کارگرانی که تحت تأثیر احزاب رفرمیستی و بوروکرات های اتحادیه ها هستند، نیز دست به اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات زده اند. ولی بر علیه این یورش بورژوازی بر سطح زندگی آنان کارگران دارای برنامه ای سیستماتیک که مبارزات روزمره آنان را با مبارزات روزمره کارگران دیگر کشورهای اروپا گره بزنند، نیستند - حال چه برسد به برنامه ای که مبارزات روزمره را به عنوان جزئی لاینفک از قدم هایی در راه هدف نهایی، دیکتاتوری کارگران و آغاز گذار به نظام سوسیالیستی، نشان دهد.

«رهبری» طبقه کارگر تا به حال در دست احزاب رفرمیستی و بوروکراسی اتحادیه ها بوده است. ولی در جایی هم که عناصر «چپ» نفوذی پیدا کرده اند، اینها گروه هایی سانتریستی که لقب «تروتسکیست» را به خود می دهند، مانند «دبیرخانه متحده بین الملل چهارم»، بوده اند. این نوع گروه ها از فرصت های طلایی چند سال اخیر استفاده نکرده اند. و نه فقط برنامه پروتاریا بر علیه بورژوازی به طور عملی و کنکرت هنوز عنوان نشده است، بلکه این گروه های «تروتسکیست» (۲) خود مانعی جلوی کار سوسیالیست های انقلابی شده اند. گرایش به سوی ایجاد اروپایی واحد، با ارز و بانک مرکزی واحدی، خود بحران رهبری پروتاریا را به طور آشکار نشان می دهد.

البته خود بورژوازی نیز بی بحران نیست. این سرمایه بزرگ است که نیروی اصلی پشت پروژه ایجاد اتحاد اقتصادی و مالی است. سرمایه های کوچکتر و عناصر خرده بورژوا نیز سعی کرده اند که از منافع خود دفاع کنند. در این میان، نیروهای ناسیونالیستی و راسیستی (نژادپرست) توانسته اند که «از آب گل آلود ماهی بگیرند» و تأثیر خود را در جامعه، به خصوص در فرانسه، بیشتر کنند. این گروه ها بیانگر هراس این اقشار از پروتاریا و سرمایه بزرگ هستند. ولی این توازن قوا بین سرمایه بزرگ و پروتاریا است که برآمد این مسئله را تعیین خواهد کرد.

کنفرانس آمستردام و ایجاد ارز واحد

در تاریخ ۱۴ ژوئیه سران پانزده کشور «اتحاد اروپا» در شهر آمستردام گرد هم آمدند تا قرارداد، جدیدی را امضاء کنند. این قرارداد قرار بود که کار ایجاد یک ارز واحد را به جلو ببرد. پنج سال پیش این رهبران در شهر ماستریخت قراردادی امضاء کردند که معیارهای ایجاد ارز واحد را در آن تعیین کردند. این ارز واحد، که «یورو» نامیده خواهد شد، قرار است که در اولین روز سال ۱۹۹۹ به کار گذاشته شود. بورژوازی اروپا امیدوار است که پنج معیار این قرارداد اقتصاد کشورهایی که مایلند در پروژه وحدت اقتصادی و مالی شرکت کنند را با هم همگون کنند. این معیارها شامل محدودیت کمبود بودجه هر کشور به ۳ درصد محصول ناخالص ملی (یا کمتر)، کاهش میزان تورم به ۲/۶ درصد (یا کمتر)، نرخ بهره ۸/۸ درصد (یا کمتر) و قرض کلی محدود به ۶۰ درصد محصول ناخالص ملی، هستند.

مبارزات بین المللی کارگران

پنج میلیون کارمند در هندوستان اعتصاب کردند

میلیون ها کارمند بانک ها و ادارات دولتی در هندوستان دست به اعتصاب زدند. به علاوه خواست ازدیاد دستمزدها آنان بر علیه خصوصی کردن بخش های خود نیز اعتراض کردند. در روز ۴ سپتامبر نزدیک به ۴ میلیون کارمند دولتی بر علیه تصمیم کابینه «ای.ک. گوجرال»، نخست وزیر هندوستان، که خواهان عقب انداختن ازدیاد دستمزدها (چیزی که خود کابینه قبلاً قول داده بود) است، دست از کار کشیدند.

چند روز قبل از این اعتصاب، در تاریخ ۲۸-۲۹ اوت، نزدیک به یک و نیم میلیون کارمندان بانکی اعتصابی ۴۸ ساعته بر علیه برنامه حکومت گوجرال برای توسعه بانک های خصوصی در مناطق روستایی سازمان دادند. از آنجایی که بانک های دولتی ۸۰ درصد کل پس اندازهای هندوستان را در دست دارند، این اعتصاب اثر قابل توجه ای داشت. کارکرد بانک ها در بومی، کلکته، مدراس، دهلی و دیگر شهر های بزرگ کاملاً متوقف شد و هزاران اعتصابگر در خیابان های بومی، که مرکز بخش مالی هندوستان است، راهپیمایی کردند. با اینکه حکومت ائتلافی گوجرال، که شامل هر دو احزاب استالینستی هندوستان هم می باشد، هیچ نوع امتیاز اساسی ای به کارمندان بانکی نداد، ولی در مقابل کارمندان دولتی کوتاه آمد و پرداخت ۴۰ درصد اضافه حقوق کارمندان رتبه های پایینی و متوسط را تصدیق کرد. با این که این به اضافه بر ۲۰ درصد اضافه حقوقی است که در ژوئیه به کارگران رسید، ولی تصویر درازمدت وضعیت کارمندان دولتی هنوز تاریک است. «جبهه واحد» گوجرال هنوز خطر کاهش ۳۰ درصد تعداد شغل های دولتی را، که قرار است در طول ۱۰ سال آینده صورت گیرد، فقط به عقب انداخته است، و صرفاً در طول امسال شامل ۳۵۰۰۰۰ شغل خواهد بود.

کولومبیا: کارگران و کارمندان دولتی اعتصاب می کنند

ده ها هزار کارگر و کارمند دولتی در روز ۳ سپتامبر در بوگوتا، پایتخت کولومبیا، راهپیمایی کردند و موج اعتصابات کل بخش دولتی این کشور را در بر گرفت. نزدیک به تمامی کارگران و کارمندان بخش دولتی یا در اعتصابات ۲۴ ساعته یا اعتصابات درازمدت ماه اوت شرکت کردند.

اعتصابات ماه اوت بر علیه سیاست های «سختی اقتصادی» حکومت «ارنتو سامیر»، رئیس جمهوری کولومبیا، بوده اند. ده ها هزار کارگر مخابرات دور در صف اول این اعتصابات، که بر علیه این تصمیم حکومت سامیر بودند، حضور پیدا کردند. همراه سیاست «سختی اقتصادی»، که از سوی «صندوق بین المللی پول» تحمیل شده است، و چیزی جز کاهش میزان زندگی کارگران نیست، این نهاد امپریالیستی خواهان بازکردن درهای کولومبیا بر رقابت سرمایه خارجی و خصوصی در بخش مخابرات دور است. بکارگذاری این سیاست به حتم ده ها هزار کارگر را بی کار خواهد کرد.

این اعتصابات همچنین شامل کارگران شرکت نفت دولتی «اکوپترویل»؛ ۲۷۰۰۰ کارمندان بخش بهداشت دولتی؛ و ۲۱۰۰۰ معلم مدارس دولتی در مناطق نزدیک بوگوتا بود. کارمندان بانک های دولتی و شبکه اصلی تلویزیون نیز در این اعتصابات شرکت کردند.

تهیه و تنظیم:

کارولین پتروسیان

۶ اکتبر ۱۹۹۷

بدون مالیات گمرکی بین این شش کشور، به کار گذاری مالیات گمرکی واحد در داخل این منطقه و ایجاد سیاست کشاورزی واحد. «سیاست کشاورزی واحد» برای مدرنیزه کردن و کمک رساندن به بخش های کشاورزی ای که در آنها کمبود سرمایه بود، تا آنها بتوانند از فشارهای بازار جهانی تا حدی مصون نگه داشته شوند، بکار گرفته شد. با اینکه نهاد فرا ملی «کمیسیون اروپایی»، که خارج از موارد کشاورزی نقش قضایی ناچیزی را داشت، و دیگر نهادها ایجاد شده بودند، ولی در این مقطع ا.ا. چیزی جز منطقه بی مالیات گمرکی محدودی نبود.

از آن پس توسعه ا.ا. پر از عائل، اختلافات، عقب گردها و جهش هایی به جلو بوده است، که منجر به برنامه ریزی های مجدد در مورد دلایل و اهداف همکاری دولت های اروپایی شده است. در اکثر زمان بعد از جنگ جهانی دوم دولت هایی که عضو این نهاد بوده اند بر طبق دستور عمل منافع بورژوازی خود عمل کرده اند و بر اثرات این روش بر مسئله ادغام بی تفاوت بوده اند. همه آنها به دنبال منافع خود عمل می کردند. مثلاً، در زمان رترال «شارل دوگل» فرانسه نقش تعیین کننده ای در جلوگیری از رشد ا.ا. ایفا کرد، که مهمترین آنها «وتو» کردن عضویت بریتانیا در سال ۱۹۶۲ بود. همچنین اقداماتی صورت گرفتند که سدی در راه ایجاد نهادهای فرا ملی بودند - مثلاً «مصلحت لوگزامبورگ» در سال ۱۹۶۶، که به هر کشوری حق وتو برای دفاع از «منافع ملی» خود را داد.

در زمان سال های رشد اقتصادی بعد از جنگ جهانی همکاری بین بورژوازی این کشورها محدود بود و برای همین اهمیت حفظ «وتوی ملی» نمایانگر منافع جدا و مشخص سرمایه داران هر کشور در آن سال ها است. هر دولتی معیارهای «ماکرو اکونومیک» (مانند میزان نقدینگی، میزان بهره، و نرخ ارز) خود را کنترل می کرد و آنها را بر حسب «تقاضا کل» کالاها و توازن بین مقدار بیکاری در مقابل تورم تعیین می کرد. تا زمانی که رشد اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم ادامه داشت این روش برای اعضا ا.ا. خوب کار می کرد. تجارت بین کشورهای ا.ا.، که در سال ۱۹۶۰ فقط ۴۰٪ کل تجارت آنها بود، در سال ۱۹۷۰ نزدیک به ۶۰٪ رسید. و رشد حجم اقتصادی نیز مشابه بود. ولی هر دولت ملی تا آنجایی که به نفع خود بود می خواست درگیر مسائل این نهاد شود.

ولی در سال های دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، وقتی که برای دورانی طولانی رشد اقتصادی به میزانی ناچیز رسیده بود، و چندین بار هم رکود شدید جهانی بوقوع پیوست، زمان تغییر این سیاست رسیده بود. اثر این وضعیت اقتصادی این بود که وضعیت مبادلات و روابط بین کشورها ا.ا. می بایست بر اساس پیشنهاد های جدیدی ادامه یابند.

با استفاده از همان روش ها و اهدافی که قبلاً، در زمان رشد عظیم، استفاده می کردند هر یک حکومت در این دولت های ملی سعی کرد که اثر این بحران را کاهش دهد. با کاهش توانایی رقابت تجاری شرکت های اروپایی، طبقات مختلف هر کشور از حکومت «خود» خواهان این شدند که از هر امکانی استفاده کند تا اینکه خود را از دیگر کشورهای ا.ا. جلوتر نگه دارد.

از آنجایی که مالیات گمرکی در سال ۱۹۶۸ از بین رفته بود، «موانع غیر گمرکی»، مانند مشخصات تکنیکی مختص به یک کشور، استانداردها و غیره، در ا.ا. ازدیاد پیدا کردند و آهنگ رشد اقتصادی هر کشور سرمایه داری از همدیگر دورتر شد. رشد میزان تجارت بین کشورهای ا.ا. متوقف شد و رشد اقتصادی (محصول ناخالص داخلی) به نصف آنچه که در دهه ۱۹۶۰ بود رسید. از سوی دیگر مقدار سوبسیدهای کشاورزی، که در چارچوب «سیاست کشاورزی واحد» پرداخته می شدند، به سه چهارم بودجه ا.ا. رسید. این سوبسیدها کاری جز این که سرمایه کشاورزی در هر کشور مختلف را تقویت کنند ایفا نکردند و تنها اختلافات را تشدید کردند.

۳ اکتبر ۱۹۹۷

ادامه دارد ...

اقتصاد سیاسی مارکس

مجتبی بنی جمالی

اخیراً تحت تأثیر یک سری از صف بندیهای جدید مبارزه طبقاتی در ایران، جریانان ایرانی علاقمند به این تحولات در کشورهای مختلف تشکلاتی ایجاد نموده اند که بنوعی همبستگی خود را با این تحولات و طبقه کارگرایان به «پراتیک» بگذارند. اغلب در این اندیشه اند که پیام کارگران ایرانی را در عرصه جهانی به گوش جهانیان برسانند. سؤال ما اینست که با چگونه تحلیلی میبایست این پیامها را بگوش جهانیان رساند؟ هنگامیکه این جریانان هر کدام تحلیلی ارائه میدهند که با دیگری بهیچ وجه همسوئی ندارد، آیا سرهم بندی چند فرمول کلی برای این منظور کافی است؟ آیا برای این منظور فقط احتیاج به یک شبکه خبررسانی است؟ آیا شبکه خبررسانی احتیاج به تشکلی دارد؟ و سؤالهایی از این قبیل.

امایش «رهبران» گروههای «سیاسی» در این سوخت و ساز نیز در این است که از این گشایش نخست، فعالین خود را به اربابان «متعهدتر» و در صورت امکان چند «بخت برگشته» را بدرون تارهای عتکبوتی سازمان خود برای توجیه گذران زندگی اضافه نمایند. در مقابله با این بینش پیشنهاد ما به همه کمیته های متشکله و یا علاقمندان این نوع فعاليتها، نخست مروری به اندیشه مارکس بر اقتصاد سیاسی است تا بتوان در روشنائی آن تحلیلی متناسب ارائه داد.

بعضی از رفقای کارگر و اندیشمند جنبش کارگری بسیار تأکید نموده اند که یکی از وظایف امروزی جنبش کارگری در تبعید و در داخل کشور، باز نویسی سرمایه مارکس، و یا بقولی «مارکسیسم دوران ما» میباشد. در توافق با نکته فوق، سعی خواهم نمود که بینش خود مارکس را در سی نکته باز نویسی کنم؛ چرا که برای سازماندهی تشکلات نوپای همبستگی، ایجاد و برخورداری از تحلیلی جامع از شرایط و وضعیت طبقه کارگر ایران در مبارزه طبقاتی، نیازی بدون تردید به فراگیری متد تحلیلی مارکس خواهیم داشت. دوم اینکه برای نوشتن «مارکسیسم دوران ما» و یا «باز آفرینی مارکسیسم در پراتیک» اجباراً میبایست بخوبی اندیشه مارکس را شناخت. در این بخش بطور مختصر نکات محوری تئوری اقتصاد سیاسی مارکس را بترتیبی که بعداً بتوان بسادگی در پروسه کار و آموزش با بینشهای چند دهه گذشته (نوشته های نظریه پردازانی چون ارنست مندل، آلتو سر، سمیرامین، پول باران، گوندلر فرانک و غیره) نیز

مقایسه نماییم، آورده شده است. بهرحال همه احتیاطات لازم بعمل آمده است تا مطلب بدرستی بیان گردد. امیدواریم در آینده نیز بتوانیم که هر یک از این سی نکته را بطور جداگانه به کمک اندیشمندان جنبش کارگری یا چنین روشی خلاصه نماییم.

«اقتصاد سیاسی مارکس»

۱ - مرحله ایده آل برای کلیه جوامع، در چارچوب وفور مادی و همگانی نمودن، امکانات روابط تولید میباشد. جائیکه کار همه افراد، هر کدام نسبت به توانائیشان در جهت بهبود جامعه و همچنین در پردازش به احتیاجاتشان قرار میگیرد.

۲ - جامعه ای تاکنون بدین مرحله دست نیافته است؛ و برای نایل شدن بدان جوامع، تغییر ماهیت و شکل سیاست و اقتصاد جامعه ضروری است.

۳ - برای بدست آوردن اینچنین تغییرات در ماهیت و شکل، یک جامعه، میبایستی در نقطه شروع دارای یک سری شاخص هائی از توسعه نیروها و روابط تولید، و بدنه های دولتی لازم برای پشتیبانی کردن از آن (تغیرها) برخوردار باشد.

۴ - تحقیق تاریخی نشان میدهد که تغییر جهت های اقتصاد در اروپای غربی (که بردیگر نقاط جهان نیز اثر گذاشته است) در جهت بعضی شرایط لازم برای انتقال موفقیت آمیز، بطرف سوسیالیزم و سپس به کمونیزم وجود دارد.

۵ - کلید محرک در این گرایش شناخت جوهر و طبیعت شیوه های تولید، و قبل از هر چیز دیگری نشانه هایی که شیوه سرمایه داری را از مقابل سرمایه داری آن مشخص نماید، میباشد.

۶ - رابطه متقابل و نزدیکی بین اقتصاد، سیاست و فرهنگ جوامع، در سازماندهی اجتماعی، و در فعاليتها وجود دارد. بطور همیشگی، قلمرو سیاست و فرهنگ یک جامعه، خصوصیات مشخص هر طبقه ای که غالب و متشکل شده را با یک شکل خاص از تولید بیان، و آن شکل خاص را تقویت میکند؛ جائیکه در تحلیل نهایی به دو بخش اصلی: نیروها و روابط تولید خلاصه میشوند.

۷ - ترکیبی از کار با ابزار کار و مواد خام، جوهر نیروهای تولید میباشد. این نیروهای تولید با انواع تکنولوژیهای مختلف نیز ترکیب گردیده است. در عین حال روابط تولید در خود، توزیع طبقاتی و مسائل تولید و کنترل ابزار تولید به همراه با

سازمانهای متشکله تولید و شیوه های مختلف مناسب با محصول را دربر دارد.

۸ - تاکنون پنج شیوه تولید شناخته شده است: شیوه تولید آسیایی، کهن (برده داری)، فنو دالی، بورژوایی مدرن (سرمایه داری) و کمونیستی.

۹ - از طریق تفاوت های روابط تولید هر شیوه تولیدی میتوان، مالکیت و کسانی که شرایط را در مجموع تعیین مینمایند، و همچنین برای تشخیص مرحله توسعه از نیروهای تولیدی را، مشخص نمود.

به عبارت دیگر: «مجموعه روابط تولید زیربنای اقتصادی جامعه را پایه ریزی مینماید. این پایه ریزی یک بنای بالاتری که قانونی و سیاسی است در جای خود بوجود می آورد. و آن بنا نیز بیانگر شکلهای آگاهی جامعه میباشد».

۱۰ - در چهار شیوه تولید پیشا-کمونیستی امکان جداسازی دو جزء محصول امکانپذیر است. بخشی که برای نگاهداری نیروی کار لازم است و بخشی که مازاد آن که بتوسط طبقه حاکم از تملک کارگران جدا گردیده است. این جدائی از طریق حق مالکیت بر برده، مالکیت بر زمین، و مالکیت بر دیگر ابزار تولید بوسیله مالیات و نیروهای غیر کارگری دیگر در وصول مالیات، متحقق میگردد.

۱۱ - در شیوه های تولید پیشا- سرمایه داری، هدف تولیدات، تولید ارزشهای مصرفی است. قسمتی از محصول برای مصرف مستقیم بتوسط تولیدکنندگان و مالکین مازاد تولید میباشد. و بخش دیگر آن برای مبادله در بازار (چه بتوسط تولید کنندگان و یا مالکین مازاد تولید) برای ارزشهای مصرفی دیگر برده میشود. این رابطه مبادله را میتوان بوسیله فرمول (ک - پ - ک): کالاهای (ک) تولید شده، مقداری از آن به پول (پ) تبدیل شده، که سپس بتوسط فروشنده به کالاهای (ک) دیگر تبدیل میشوند، خلاصه نمود.

۱۲ - در شیوه های پیشا- سرمایه داری، طبقه حاکم پس از رفع احتیاجاتش، مازاد تولید را صرف تجمل و خوشگذرانی، حمایت از بدنه های دولت و کارهای عمومی با طبیعتی غیرتولیدی همانند لوحه ها، مجسمه ها و تمثالهای تاریخی چون در مصر و یونان قدیم؛ کلیساها و قصرها در اروپای قرون میانی، ایجاد مینمود. بنابراین بدلیل اینچنین بکارگیری مازادها، در این شیوه ها گرایش بسوی ایجاد رشد اقتصادی وجود نداشت و اگر تغییری در تکنیک بوجود می آمد، به آرامی بسیار صورت

می پذیرفت.

۱۳ - سرمایه‌داری در چند خصوصیت مهم با سه شکل شیوه‌های پیشا - سرمایه‌داری متفاوت است. این خصوصیات شامل: بیش از هدف (حقیقی - علمی) تولید، چگونه بکار بردن مازاد تولید توسط طبقه سرمایه‌دار، لزوم ذاتی سرمایه‌داری در چگونه عملکرد پروسه تکنولوژی، گرایش در بالا بردن اجتماعی شدن و از خود بیگانه شدن کار، و گرایش ذاتی در بحرانهای دوره‌ای مازاد تولید و کم شدن مصرف، میباشد.

۱۴ - در این شیوه از تولید، مالکیت ابزار تولید متعلق است به طبقه سرمایه‌دار که هدف اصلی تولید ارزشهای مصرفی نیست؛ بلکه اما، جمع‌آوری ثروت در شکل مبادله‌ای ارزش میباشد. این هدف تعیین مینماید، بکارگیری مازاد را، که خود اکنون بشکل ارزش اضافی تغییر نموده، و آن به سرمایه‌داری اجازه تحرکی را میدهد که از شیوه‌های قبلی به ارث نبرده است.

۱۵ - در هر دوری از پروسه‌های تولید، سرمایه‌داری شروع به ذخیره (پ) سرمایه مالی (ارزش مبادله) نموده؛ و با آن مواد خام خریداری، و لوازم موجودش را نگهداری و اجرت کار را پرداخت مینماید؛ همه نکات فوق برای تولید کالا (ک) میباشد. این فروشها در خدمت بواقعیّت درآوردن افزایش، ارزش مبادله (پ) است. بنابراین پروسه در فرمول (پ - ک - پ) خلاصه خواهد شد. تفاوت بین پ و پ در این است که، ارزش اضافی در تولید ایجاد گردیده و از طریق تبادل، بواقعیّت پیوسته است.

۱۶ - با اضافه شدن ارزش مبادله، سرمایه‌داری به ابزار تولیدش اضافه نموده، مواد خام بیشتری خریده و کار بیشتری استخدام مینماید، که از این طریق ذخیره مواد و سرمایه مالی را همچنان افزایش دهد.

۱۷ - قاطبه مردم که از ابزار تولید خلع ید گردیده‌اند، تنها کالای خود را که همان نیروی کار باشد، به سرمایه‌دارها فروخته تا بتوانند ابزار امرار معاش خود را بخرند.

۱۸ - از راه اجیرکردن نیروی کار است که سرمایه‌دارن قادر میگردند تا ارزش اضافی ایجاد نمایند (پ - پ).

۱۹ - جوهر ارزش اضافی بطریق زیر ایجاد میگردد. ارزش مبادله کالا سه جزء دارد:

$S, C + V + C$ که نشاندهنده ارزش سرمایه‌داری که در تولید بکار برده شده است، میباشد: استهلاک و فرسودگی ابزارآلات، مواد خام و محصولات نیمه تمام. ارزش کلی C، ارزش کالای آماده شده‌ای را که از نظر فروش آمادگی داشته باشد را شکل میدهد. در این میان V نشاندهنده بهای کار است: بهمین دلیل است که آن بایستی در ارزش

کالای آماده شده، انعکاس داده شده باشد. ارزش V بخشی فیزیکی و بخشی اجتماعی محاسبه میگردد. دستمزدها حداقل بایستی کافی برای اجازه زنده ماندن و تولید فیزیکی کارگر باشد. بهرحال قراردادهای اجتماعی ممکن است دستمزدها را تعیین کند و در جهت مرحله بالاتری قرار دهد. و نهایتاً S برآمد نکات زیرین است: هر کارگری میبایستی چند ساعتی برای تولید ارزش دستمزدش کار کند. کار نیز از طریق مقرر نمودن کارگران به افزایش کار روزانه اضافه میگردد. بنابراین سرمایه‌داران مازاد تولید S حاصل مینمایند. نسبت S/V مقدار استثمار کارگران میباشد.

۲۰ - تحت نظام سرمایه‌داری دو طبقه با منافع متضاد، سرمایه‌دار و پرولتاریا با فعالیت اقتصادی مشخص وجود دارد. طبقه قدرتمند در بین این دو طبقه یعنی سرمایه‌دار، همچنین بر دولت نیز حکومت مینماید. و سازمانهای دولتی را نیز برای ایجاد و حفظ منافع خود بکار میگیرد.

۲۱ - حرکتی که طبقه سرمایه‌دار را دائماً در افزایش ثروتش به حاکمیت اقتصادی در این شیوه تولید میرساند، دارای نیروی بالقوه‌ای است که در شیوه‌های پیشا - سرمایه‌داری حضور نداشتند. بنابراین، جوهر این نیروی بالقوه برتری است که بدون تردید راهبر به ایجاد پیش شرط‌های انتقال به سوسیالیسم میباشد. و این انتقال بترتیب زیر به اتفاق خواهد رسید:

۲۲ - هدف سرمایه‌داران از انباشت ارزش اضافی از طریق تولید و تبدیل، رقابت علیه یکدیگر برای بازارهای موجود، کشمکش برای بالا بردن سهم خود از طریق خرید رقبای ضعیف‌تر میباشد. پس بنابراین یک گرایش برای افزایش تمرکز سرمایه، محصور میگردد.

۲۳ - یکی از ابزارهای رقابت، جستجو و تحقیق مداوم برای نوسازی تکنیکی که مخارج تولید کمتری داشته باشد، می‌باشد. اینچنین تمایل تکنیکی تغییر، با وسعتی به پهنه هستی، هماهنگ گردیده شده با ارتقاء تخصص نیروی کار، و با آن ترکیب نیز گردیده است.

۲۴ - در همین هنگام، آنارشیزم رقابت سرمایه‌داری که در آن هریک از شرکتها، فرآورده‌های خود را بدون هیچ مرکز همکاری شده، بسط میدهند، به یک بحرانهای دوره‌ای مازاد تولید و مصرف‌کننده کمتر، هدایت میشود. نظر به سرمایه، تشدید و یا افزایش کار، کمایی کار و افزایش دستمزدها، و باضافه آن، نرخ سود نیز میتواند جزء دلایل بحرانها باشد.

در طول این دوره‌های بحرانی، شرکتهای ضعیفتر سقوط، و یا توسط قویترین آنها خریداری میشود.

۲۵ - در طول هر بحران سرمایه‌داری کارگران

اخراج و یا دستمزد کمتری دریافت میکنند. نتیجه، در آن شرکت‌های قویتری که جان سالم از بالا رفتن قیمتها، و یا سقوط در تقاضا، بدر برده است نرخ سود برای بالا رفتن مجدد حفظ میگردد. استخدام کنندگان همچنین ممکن است که سعی کنند، نرخ ارزش اضافی را در نسبت با هر کارگر و یا کارگران، بتوسط کارگرانی که مجبور شده‌اند با همان دستمزد و ساعت کار بیشتر کار کنند، بالا ببرند.

۲۶ - پروسه‌هایی که در نکات ۲۲ و ۲۳ مذكور شد، متحداً، جایگزینی سرمایه‌داری انحصاری بجای سرمایه‌داری رقابتی را، ایجاد و هدایت مینمایند.

۲۷ - در این هنگام، توسعه نیروهای تولید، تحت نظام سرمایه‌داری، به پهنای عرصه هستی، و بالا رفتن تخصص کارگر، به رشد آگاه کننده، در بخشی از کارگران، در وابستگی متقابلشان در تولید، چرخشی هدایت شده میدهد. در هرحال اینها همچنین، توسعه و بالا بردن یک نواختی کار، و افزایش از خود بیگانگی نیروی کار از پروسه‌های کار، و از طبقه سرمایه‌دار، که این پروسه‌ها را حاکم مینمایند، ایجاد و هدایت خواهد نمود.

۲۸ - عاقبت با یک بحران عمیق، مشخص و تازه، با بیکاری گسترده، همگی بایکدیگر هماهنگ گشته و پرولتاریا را بطرف خیزش و همچنین تصرف، هم ابزار تولید، و هم قدرت دولت، از طبقه سرمایه‌دار حرکت خواهد داد، و بجای آن یک دولت سوسیالیستی کارگران را برقرار میسازد. و کار زیربنائی آن رهبری، برای انتقال به جامعه کمونیستی خواهد بود.

۲۹ - نه تنها شیوه تولید سرمایه‌داری این راه را، برای این انتقال از طریق ارتقاء دادن آگاهی اجتماعی و از خود بیگانگی طبقه کارگر انجام، بلکه همچنین، در دریافت پراتیک‌تر دیگری نیز به انجام میرساند. توسعه تکنولوژی و بالا بردن تمرکز تولید که سرمایه‌داری ایجاد کرده، پیدایش یک چارچوبی که در آن هماهنگی تمرکز یافته تولید در منافع اجتماعی، به یک پیشنهاد عملی درخواهد آمد.

۳۰ - سرمایه‌داری در مستعمرات همان نقشی را که در واقع مخرب، خلاق و انفجاری، که در اقتصادهای پیشرفته و بیشتر صنعتی، که تا کنون مشاهده شده است، ایفاء خواهد نمود. با وارد شدن سرمایه‌داری در آسیا و آفریقا، شیوه تولیدی گذشته کهنه، بدون حرکت، و فاقد جاذبه خواهد بود؛ و به زیر ضرب رفته، و منهدم خواهد شد؛ و در جای خسود موجب برقراری یک شیوه جدید سرمایه‌داری، و ایجاد یک توسعه یکنواخت از نیروهای تولید کننده، اما دقیقاً در همان جهت‌ها قرار گرفته که ما در نکات فوق ذکر آنرا بطور، مختصر نمودیم. ■ اکتبر ۱۹۹۷

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش اول: گذران تاریخی و

اندیشه‌های مشخص

(ادامه از شماره قبل) (۱۱)(۱۲)

III.1

مستقران با پایان آخرین دهه‌ی ۱۹۲۰، وجودگرایی آلمان، نوفرویدگرایی، نوهگلگرایی و تلاشهایی که بر شالوده‌ی این اندیشه‌ها بر سر بازنگری به تفکر مارکسیستی بعمل آمد، به مثابه منابع آرمانی و نگرشی مرحله‌ی شکل‌بندی نظریات فلسفی گروه محققین در انستیتوی تحقیق اجتماعی با مدیریت هورکهایمر بخدمت گرفته شدند. هورکهایمر که اینک رهبری مدیریت انستیتو را بعهدہ داشت، ارگان نگرشی انستیتو یعنی «علم تحقیق اجتماعی» را بنیاد نهاد. نخستین شماره‌ی این نشریه در سال ۱۹۳۲، کمی پیش از بقدرت رسیدن نازیها در آلمان انتشار یافت. تهدید فاشیسم، هورکهایمر را بر آن داشت تا «آرشیو» کتابخانه و همچنین همکاران عمده‌ی انستیتو و مدیریت مجله را به خارج از مرزهای آلمان مستقل کند و به این منظور نخست ژنو، سپس پاریس و بالاخره ایالات متحده برای این مقصود در نظر گرفته شدند. از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ «مجله‌ی تحقیق اجتماعی» بزبان آلمانی و در پاریس انتشار یافت و پس از اشغال پاریس توسط نیروهای هیتلری آخرین شماره‌ی آن به زبان انگلیسی و در ایالات متحده‌ی آمریکا نشر یافت (۴۱-۱۹۴۰). مقالات هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه و فروم و دیگر نمایندگان مکتب که از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۱ در این مجله انتشار یافتند بار دیگر در سال ۱۹۶۵ در آلمان تجدید چاپ شدند.

اینک این پرسش اساسی وجود دارد که «نگرش انتقادی» که نخست در صفحات این مجله انعکاس یافته بود در حقیقت بیانگر چه پامی بود؟ «نگرش انتقادی» مکتب فرانکفورت خارج از آلمان و بعنوان کوششهای گروهی از فلاسفه‌ی مهاجر بورژوازی لیبرال و با هدف اولیه‌ی درک شکست جمهوری

دمکراسی بورژوازی وایمار در آلمان و استقرار دیکتاتوری فاشیستی بوجود آمد. مقاله‌ی هورکهایمر با عنوان «یادداشتهایی در باره‌ی انسانشناسی فلسفی» (۱۹۳۴) به نقد ایدئولوژی فاشیسم اختصاص داشت. نه بورژوازی لیبرال و نه نهضت شقه شده‌ی کارگری، هیچیک نتوانستند، هیتلر را از رسیدن بقدرت باز دارند. ناامیدی بنیادی به سستهای لیبرالیسم و انسانگرایی بورژوازی و فقدان اعتماد به امکانات انقلابی طبقه‌ی کارگر در اذهان نمایندگان روشنفکری بورژوازی لیبرال که ناچار به خروج از آلمان شده بودند بازتاب یافت. هورکهایمر و پیروانش در آغاز مهاجرشان به آمریکای روزولت چشم امید دوخته بودند. اما چیزی نگذشت که این امیدواری به یأس مبدل شد. آدورنو از سال ۱۹۳۴ در انگلیس ساکن شد و سپس در فوریه ۱۹۳۸ بنا به دعوت هورکهایمر به آمریکا رفت. در این زمان وی مقالاتی چند در باب موسیقی معاصر بخصوص جاز منتشر کرد. او در آمریکا بعنوان محقق جامعه‌شناسی در یکی از بنگاههای بزرگ رادیویی بکار اشتغال ورزید. کار او در این بنگاه بررسی ذوق مسیقایی گروههای مختلف اجتماعی و شنوندگان رادیو بود. او در تنظیم و شکل بخشی به موسیقی تبلیغاتی رادیویی نقش عمده‌ای در آمریکا ایفا کرد. بدین ترتیب ذهن خلاق بزرگترین نظریه‌پرداز موسیقی بخدمت بازرگانی آمریکا درآمد.

آدورنو در سال ۱۹۴۱ بکار خود در بخش پژوهش موسیقی بنگاه رادیویی پایان داد و بدنبال هورکهایمر از نیویورک به لوس آنجلس سفر کرد. او در آنجا علاوه بر کار در مورد مسائل مختلف و جنبه‌های گوناگون فلسفه‌ی موسیقی، همراه با هورکهایمر «دیالکتیک روشنگری» را نوشت. این اثر در سال ۱۹۴۷ در آمستردام انتشار یافت. «نگرش انتقادی» در این اثر تجلی یافته بود. همزمان با شکست فاشیسم «مکتب فرانکفورت» به آلمان انتقال یافت. «سقوط عقل» هورکهایمر در پایان

جنگ نوشته شد و در سال ۱۹۴۷ در نیویورک انتشار یافت. «دیالکتیک روشنگری» نفی تقلیل کل معضلات ناشی از فاشیسم را به عواقب قدرمآبانه تضادهای درونی روشنگری بورژوازی و فرهنگ بورژوازی مورد تأیید قرار داد و با تأکید بر این نکته مسفهوم دولت خودکامه و خودکامه‌گرایی (توتالیتاریسم) بطور کلی بسط و توضیح قرار گرفت.

بمنظور درک درست «دیالکتیک روشنگری» این نکته را باید خاطر نشان ساخت که این اثر در سالهای ۱۹۴۴-۱۹۴۱ و در هنگامه‌ی جنگ علیه فاشیسم نوشته شده بود. نقدی که از واقعیت شوروی و آمریکا بعمل آمده در آن زمان برای آدورنو و هورکهایمر مطلبی ثانوی تلقی می‌شد و لذا نقد ایدئولوژی فاشیسم در آن اثر از ارجحیت درجه‌ی اولی برخوردار است. در این باب هر دو نمایندگان بارز «نگرش انتقادی» توجه مستقیم خود را بخصوص به دو جنبه از این ایدئولوژی یعنی آئین پیشوا و آنتی سمیتسم معطوف کرده بودند. در همان سالها آدورنو ویراستاری مجموعه‌ی «شخصیت قدرت مآب» را که در آن نقدی جدی از آئین پیشوا

۱۱- برای تفصیل این نوع تفسیر و بخصوص برای آشنایی با اندیشه‌ی مارکوزه در این دوران رجوع شود به مقدمه‌ی سیلان حبیبی:

H. Marcuse; Hegel's Ontology and the Theory of Historicity, The MIT Press 1987. Marcuse; Reason and Revolution.

و خود متن و همچنین به ترجمه‌ی فارسی آن [خرد و انقلاب] توسط محسن تاللی، نشر نقره.

۱۲- لوکاج در مقدمه‌ای که بر «تاریخ و آگاهی و طبقاتی» نوشت به تفصیل در این باره بحث می‌کند. دیده شود:

G. Lucacs; History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics. Tr. Rodney Livingston, The MIT 1968.

بعمل آمده بود، عهده‌دار بود. ویژگی این آثار در تبیین روانشناختی‌ای قرار داشت که از «آئین رهبر» و آنتی سمستیسم بعمل می‌آمد. با اینکه هردو خصلت برآمده و حاصل تضادهای درونی فرهنگ بورژوازی تلقی می‌شد، ولی آن تضادها از لحاظ ماهیت صرفاً نفسانی مورد تفسیر و توضیح قرار گرفته شده بودند و شالوده‌ی طبقاتی آن پدیده‌های روساختی در تحلیلی که بعمل می‌آمد نادیده گرفته شده بود. «نگرش انتقادی» در جوهر خویش نه بعنوان نقد سرمایه‌داری بلکه بعنوان نقد روشنگری بورژوازی و فرهنگ و ایدئولوژی آن شکل می‌گرفت. آدورنو در سال ۱۹۶۸ مدعی شد که ریشه‌های عینی این پدیده‌ی روانشناختی چون چیزی جلوه می‌کند که نمی‌تواند موضوع نقد قرار گیرد. لازم به توضیح این نکته است که اظهاریه آدورنو بخوبی نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که آفرینندگان «نگرش انتقادی» از ماهیت جامعه‌ی آمریکا، که در ایامی که بر سر «دیالکتیک روشنگری» کار می‌کردند، در آن بسر می‌بردند چگونه ارزیابی بعمل می‌آوردند. آدورنو در باب خود و هورکهایمر می‌نویسد: «ما به این نتیجه‌ی لازم دست یافتیم که در جامعه‌ی معاصر نهادهای عینی و گرایشهای تحول چنان قدرت فائده‌ای بر افراد انسانی اعمال می‌کنند که تا حدود زیادی بصورت عامل تعیین کننده‌ی آگاهی آنان در آمده‌اند»^(۱۳) این عبارت بوجه مستقیمی با نظریات عمده‌ی «انسان تک بعدی» مارکوزه رابطه‌ی درونی دارد. در «شخصیت فائده‌ی آدورنو و حتی آثار دیگر اعضای «مکتب فرانکفورت» ادامه‌ی اندیشه‌ای را می‌توان یافت که توسط هورکهایمر و در مقدمه‌ی اثر او بنام «سلطه و خانواده» ارائه شده است. اندیشه‌ی شخصی که در این آثار عنوان شده و یکی از ویژگیهای «نگرش انتقادی» نیز هست، این است که هیچ خشونت مستقیمی نمی‌تواند یکپارچگی خانواده یا جامعه یا گروه اجتماعی را تضمین کند، اگر عقیده به سلطه در آگاهی اعضاء جامعه‌ی معینی غلبه نداشته باشد. در این رویکرد سلطه‌ی کسی که در رأس خانواده یا جامعه-اولیاء، دولت-قرار دارد به پدیده‌ی روانشناختی «خود حفاظ» آگاهی کاذب تبدیل می‌شود. روشن است که چنین رویکردی لزوماً بر تفسیر وجودگرایانه و نوفریدی ناظر است. آدورنو

آشکارا این ادها را تصریح می‌کند و می‌نویسد: «در این زمینه آراء ما با روشهای بطور ذهنی سمت یافته‌ی تحقیق پیوند خورده است»^(۱۴) «نگرش انتقادی» و جوهر آن از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۶ درگیر تحولی بنیادی گردید. چنین تحولی که ابتدای آن از اواسط ۱۹۳۰ و بخصوص در مقاله‌ی هورکهایمر تحت عنوان «نگرش سنتی و انتقادی» آغاز شده بود، در کار مشترک هورکهایمر و آدورنو یعنی «دیالکتیک منفی» آدورنو در سال ۱۹۶۶ به شهرت کامل و به مرحله کمال خویش رسید. در روند چنین تحولی مقولات دیالکتیک جزء و کل نگرشهای اجتماعی و کاربرد آنها در تحلیل واقعیت بالفعل اجتماعی، در منظر توجه هورکهایمر قرار داشت. در آن ایام در غالب مکتبهای بورژوازی فلسفه‌ی تاریخ با فلسفه‌ی اجتماعی، مقولات و مفاهیم مجرد این نگرشها، از جمله مفاهیم مربوط به قوانین تکامل اجتماعی با واقعیت مشخص و بالفعل در تضاد آشکار بود. مع الوصف بیاور حامیان «نگرش انتقادی» چنین مشخصه‌ای شامل ماتریالیسم تاریخی و سوسیالیسم علمی مارکس نیز بود^(۱۵) علاوه بر این، نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت هماهنگ با طرفداران «جامعه‌شناسی دانش» بر اشاعه‌ی این باور پای می‌نشاندند که هر نگرش اجتماعی، پدیده‌ی آگاهی جانبدار و به وجه ایدئولوژیکی شکل گرفته است. نسبی‌گرایان افراطی و داعیان رویکرد تاریخی مطلق شده در آن زمان بر هر مفهومی که متوجه حقیقت عینی و کاربرد آن قوانین و مقولات اجتماعی بود حمله می‌آوردند. پایانه‌گزاران «نگرش انتقادی» در این هنگامه کوشیدند تا تحلیلی اجتماعیتاریخی از پیدایی و عملکرد اجتماعی تمامی نگرشهای اجتماعیفلسفی متافیزیکی بعمل آورند. «نگرش انتقادی» در این باب بر آن بود تا ماهیت ارتجاعی تمامی فلسفه‌ی تاریخی و جامعه‌شناسی بورژوازی را از آغاز تا آن زمان افشاء کند. نمایندگان آن مکتب بر این باور بودند که محدودیت طبقاتی بورژوازی و عملکرد ارتجاعی آن در روشنگری بورژوازی و در اندیشه‌های آزادی، برابری و برادری و در خردگرایی و تحصیل‌گرایی بورژوازی و در رویکرد غیرارزشی و غیر جانبدارانه نسبت به علم اجتماعی ریشه دارد. هورکهایمر در این راستا و در مقام تبیین

رابطه‌ی نگرش و ریشه اجتماعی آن و نقد گرایشهای بورژوازی در این زمینه نوشت «جایگاه کار علمی در چهارچوب تقسیم کار، آنگونه که در مرتبه‌ی معینی [از روند تاریخ] تحقق یافته، منشاء تصور سنتی از تئوری است. تئوری متناظر است با فعالیت فرد عالم که در کنار فعالیتهای دیگر جامعه قرار گرفته است، بسی آنکه رابطه‌ی فعالیتهای مختلف با یکدیگر مستقیماً آشکار و شفاف باشد. در نتیجه در چنین درکی از تئوری، کارکرد اجتماعی واقعی علم و جایگاه تئوری در سپهرهای کنده شده از ریشه، یعنی در جایی که تحت شرایط تاریخی پدیدار می‌شود آشکار می‌گردد. در حقیقت حیات جامعه ناشی از کار جمعی شاخه‌های گوناگون تولید است و اگر چه تقسیم کار تحت شرایط سرمایه‌داری به سختی عمل می‌کند، اما شاخه‌های مختلفش و در نتیجه علم، نمی‌توانند به مثابه قائم به ذات و مستقل قلمداد شوند»^(۱۶) نمایندگان «مکتب فرانکفورت» در این راستا به همین موارد بسنده نمی‌کردند و معتقد بودند که این امر به آن روایتی از مارکسیسم نیز که در بین‌الملل دوم غالب بود و ضمن آن تعین‌گرایی اقتصادی موعظه می‌شد شمول دارد.

T.W. Adorno; Stichworte. Kritische-۱۳
Modelle, 2. p.133.

۱۴- همان، همانجا.

۱۵- هورکهایمر در مقالات خود به نقد فلسفه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه‌ی تاریخ بورژوازی و از جمله تحصیل‌گرایی «پوزیتیویسم» پرداخت. برای نمونه‌ی مشخص از این مقالات دیده شود:

Max Horkheimer, The Present Situation of Social Philosophy and Tests of an Institute for Social Research. and "Beginnings of the Bourgeois Philosophy of History" in: Between Philosophy and Social Science, Tr. Frederick Hunter, M.S. Kramer and John Torpey, MIT Press 1993.

۱۶- ماکس هورکهایمر «تئوری سنتی و تئوری انتقادی» ترجمه‌ی رضا سلحشور، در «نقد» سال اول، شماره‌ی اول. اسفند ۱۳۶۸/فوریه ۱۹۹۰، ص ۵۰.

III.2

همزمان با رشد سرمایه‌داری انحصاری دولتی و پیدایی و ظهور انقلاب علمی‌فنی و عواقب آن نظریه‌پردازان انتقادی به این نتیجه رسیدند که آگاهی تک بعدی، یعنی حامی ابزاری و تحصیل‌گرای بورژوازی به وجه مطلق به پیروزی رسیده است. این آگاهی، بپایر آنان متضمن دست‌آموزسازی تام و تمام آگاهی توده‌ها از طریق جعل و ساخت نیازهای مصنوعی «بیگانه» شده و توسط اطلاعات جمعی است و بدین ترتیب هرگونه امیدی برای امکان ایجاد آگاهی طبقاتی انقلابی پرولتری برای همیشه متفنی تلقی می‌گردد. در چنین شرایطی و به تعبیر روشن‌تر در جریان گسترش انقلاب علمی‌فنی، تنها حاشیه‌نشینان یعنی بخش واجد ذهن انتقادی دانشجویان و روشنفکران می‌توانست، از این تفکر تحصیلی تک بعدی خلق رهیده شود و به «ورای» آن بگذرد. بپایر آرمان‌پردازان «نگرش انتقادی» چنین شرایطی نه تنها تمامی جامعه‌ی سرمایه‌داری انحصاری دولتی را فرا گرفته است بلکه بنحو جدی‌تری ایدئولوژی شوروی را نیز شامل می‌شد. بر این اساس بدرستی تأکید می‌شد که ایدئولوژی شوروی، مارکسیسم دیالکتیکی و انتقادی را با ایدئولوژی خودکامه و جزمی تحصیل‌گرایی تعویض کرده است و از طریق چنین ایدئولوژی به دست‌آموزسازی آگاهی توده‌ها پرداخته شده است.

از آغاز دهه ۱۹۶۰ «نگرش انتقادی» رسماً بصورت منشاء همدهی فلسفی «مارکسیسم غربی» در آمد. در تبیین مایه‌های نظری این نحله، آلفرد اشمیت در مؤخره‌ای که بر اثر دو جلدی هورکهایمر بنام «نگرش انتقادی» نوشت تصریح کرد که «تحول بیشتر حقایق بزرگ اندیشه‌های مارکس و انگلس ضروری است».^(۱۷) شخصیت‌های برجسته‌ای از ۱۹۵۰ این جریان را نمایندگی می‌کردند. سارتر از طریق «نقد خرد دیالکتیکی»، لوفور و گارودی و همچنین آلتوسر و کلود لوی اشتراوس در فرانسه، لوپورینی و لومباردو رادیچی و دمارکو در ایتالیا از جمله‌ی آن کسان بشمار می‌آیند.

واقعیت اینکه «سه سخنرانی در باره‌ی هگل» و «دیالکتیک منفی» اثر آدورنو و «نگرش و عمل» اثر هابرماس، در سامان بخشی به این روند، نقشی

اهرمی ایفا کردند. چنانکه پیشتر هم اشاره کردم، نسل قدیمی «مکتب فرانکفورت» از رحم مواضع سوسیال دمکراسی آن زمان آلمان متولد گردید. نسل جدید مکتب فرانکفورت نیز که از سال ۱۹۷۰ پیدایی یافت، نقش آرمان‌پردازان پاره‌ای از محافل سوسیال دمکراسی را ایفا کردند. هابرماس در سال ۱۹۷۱ از «انستیتیوی تحقیق اجتماعی» بقصد احراز مقام ریاست «انستیتیوی تحقیق در باره‌ی شرایط حیات در جهان علمی‌فنی» کناره گرفت و سپس در آثار نگرشی‌اش «نگرش ارتباطی» را که مستقیماً با آخرین اقدامات حکومتی سوسیال دمکراسی در هرصدهی دست‌آموزی عقاید عمومی در جمهوری فدرال آلمان پیوند داشت ارائه کرد. لازم بیادآوری است که نمایندگان دیگری از مکتب نیز نظیر لودرویک فون فریدبورگ جامعه‌شناس مقام وزارت علم و آموزش حکومت‌های ایالتی جمهوری فدرال آلمان را در ایام پیروزی حزب سوسیال دمکراسی احراز کردند. جناح راست جوانتر مکتب با آغاز دهه‌ی هفتاد رسماً در موضع حمایت فعال از مبانی نظری-فلسفی سیاست داخلی و آموزه‌ی اجتماع‌سیاسی حزب قرار گرفتند.

نقد مبانی انسان‌شناختی و وجودشناسی انتزاعی نگرش‌های اجتماع‌تاریخی که بر ایدئولوژی بورژوازی در ایام نسل جوان مکتب غلبه داشت بنحو مستقیمی با اندیشه‌های فلسفی هورکهایمر ارتباط داشت. هورکهایمر صادقانه در پی آن بود تا پاره‌ای اندیشه‌های مارکس را برای ایجاد و پی‌ریزی شالوده‌ی جدیدی بمنظور ارزیابی جامعه و تاریخ آن بکار گیرد. وی در تدارک چنین شالوده‌ی جدید ماتریالیسم تاریخی را با روانشناسی اجتماعی که بر پایه‌ی آراء فروید بنیاد شده بود ترکیب کرد و بر این اساس اندیشه‌ی ماهیت لایتغیر انسان را نفی کرد و کوشید تا درک تاریخی طبقاتی و اجتماعی شعور اجتماعی، ایدئولوژی و رفتار عملی توده‌ها را که تاریخ را می‌سازند تصریح کند. او در مقام توضیح این نکات نوشت «ماتریالیسم دشمن سوگند خورده‌ی هر کوششی است که بر سر درک واقعیت بر شالوده‌ی بهشتی ایدئالیستی یا هر نوع نظم فکری است. پس از مارکس ما از چنین رویکردی به جهان منع گردیده‌ایم».^(۱۸) با اینهمه بازگشت از یک علم جامعه‌ی تاویلی به علم جامعه‌ای تبیینی از سوی

هورکهایمر به معنای ارائه‌ی یک مفهوم مادی از تاریخ و قوانین تحول اجتماعی نبود. در این رابطه بپایر هورکهایمر بر این راستا بود که نیروهای خودبخودی بیگانه‌شده‌ی تولید کالا که بوسیله‌ی توده‌ها تولید می‌شود بر آنها مسلط است و همانند قوانین طبیعت بر توده‌ها اعمال می‌گردند. تنها «شعور کاذب» این نیروها را بعنوان امری عینی تعبیر می‌کند و نظریه‌پردازان انتقادی با غلبه بر عینیت این نیروهاست که می‌توانند بنحو خالصی عنوان ماتریالیست بودن را حق خویش بدانند. اما تعبیری که آنان از ماتریالیسم ارائه می‌کردند، یک جهان‌بینی علمی‌فلسفی نبود، بلکه به آن به مثابه یک ایدئولوژی از لحاظ تاریخی گذرا می‌نگریستند. به بپایر آنان برای آینده‌ی جامعه‌ای سوسیالیستی که از یوغ سلطه‌ی اقتصادی رها شده باشد نه ماتریالیسم تاریخی بلکه چیزی دیگر باید شالوده‌ی درک جامعه و تاریخ باشد. در تبیین چنین «چیزی» نه ماده و نه وجود اجتماعی بلکه «عمل» بعنوان مقوله‌ی اساسی چنان ماتریالیسمی تلقی می‌شد. تبیین روشن این بارور بنحو صریحی در «نقد عقل ابزاری» اثر هورکهایمر بعمل آمد. هورکهایمر از این موضع مفهوم مسلط علم را به آن معنی که در جامعه‌ی بورژوازی همزمان با خردگرایی مدرن و سیستم‌های قیاسی‌اش شکل گرفته بود و هم کاربرد فنی آن سیستم‌ها را به مثابه معیار حقیقت مورد انتقاد قرار داد. بپایر او چنین نگرش علمی‌ای قادر به درک خود بصورت تاریخی نیست و «حقیقت‌های خود را جزمی و مطلق می‌سازد و از مشاهده‌های منشائیت خود از «تقسیم کار» و بستگی‌اش با وجه معینی از تولید قاصر است.

■

ادامه دارد

Max Horkheimer, Kritische Theorie: -۷۷
Eine Dokumentation, Hrsg. von A.
Schmidt, Vol. II a. M. 1968, p.336.
Max Horkheimer, "A New Concept of-۱۸
ideology", in: Between Philosophy...,
p.139.

به آراء

«چه گوارا» و سرکوب ترولسکیست‌ها در کوبا

مراد شیرین

ولی رژیم حدود یک سال پس از آن خط خود را تغییر داد. در ماه مه ۱۹۶۱ رژیم سرکوب را شروع کرد. ح.ک.ا. (ت) در آن مقطع در حال آماده کردن کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» لئون ترولسکی بود. رژیم نه فقط کلیشه‌های این کتاب را داغان کرد، بلکه آخرین شماره نشریه را جمع کرد و کل دستگاه‌های چاپ آن را موقوف کرد. کسانی که سعی کردند نشریه را کپی کنند و آن را بفروش رسانند دستگیر و زندانی شدند.

سرکوب ترولسکیست‌ها همانطور ادامه یافته است. نزدیک به یک سال بعد، در مصاحبه با «موریس زایتلین» چه گوارا گفت که از کار انداختن دستگاه‌های ترولسکیست‌ها یک اشتباه بود، ولی افزود «ما حزب ترولسکیستی را به عنوان حزبی که بر علیه انقلاب فعالیت می‌کند حساب می‌کنیم» (رجوع شود به نقل قول بالا).

چند ماه بعد، در ۱۸ اوت ۱۹۶۲، دستگیری و زندانی کردن سیستماتیک اعضا ح.ک.ا. (ت) شروع شد و دو نفر از اعضا آن، که در «کنگره تعاونی‌های نی شکر» اعلامیه پخش می‌کردند، زندانی شدند. چند روز پس از آن، پلیس جلسه‌ای که برای یادبود پیست و دومین سالگرد ترور ترولسکی از سوی «زامون مرکادر»، یکی از جلادان بروکراسی ضد کارگری و ضد انقلابی مسکو، سازمان یافته بود را غیر قانونی اعلام کردند. (۳) در مارس ۱۹۶۳ ح.ک.ا. (ت) تحت فشارها و دستگیرهای دیگری قرار گرفت و آنها را به عنوان تروریست‌ها برورکراتیک محکوم کرد.

در اوت ۱۹۶۳ در نامه‌ای به دانشجویانی که از آمریکای شمالی به کوبا آمده بودند، ح.ک.ا. (ت) توضیح داد که برای توجیه سرکوب گروه‌ها چه گوارا از دروغ‌های قدیمی و رایج استالینیست‌ها در مورد ترولسکیست‌ها، که شامل اینکه آنان جاسوسان امپریالیزم هستند، استفاده کرده است. جلوگیری از فعالیت، دستگیری‌ها و تحدیدات در سال ۱۹۶۴ ادامه یافتند و در اوایل سال ۱۹۶۵ عده‌ای از فعالین ح.ک.ا. (ت) در شهر «گوانتانامو» به دلیل اتخاذ جهنگیری به طرف امپریالیزم آمریکا و نشر تحریفات و اتهامات دستگیر شدند.

بعد از اینکه چه گوارا کمی از توهماتش را در مورد بروکراسی «شوری» از دست داد نظرش را در مورد ترولسکیست‌ها کمی تغییر داد. با اینکه او مسئول از زندان آزاد شدن چند نفر از آنان بود و جلوی اعدام یک ترولسکیست آرونتینی را گرفت و در دفتر خود یکی از اعضا «دفتر سیاسی» ح.ک.ا. (ت) را بکار گرفت، اینها همه اقدامات فردی برای بهبود وضعیت یک یا چند فرد بودند. چه گوارا هیچ وقت ترولسکیست‌ها را به عنوان گرایشی که اجازه فعالیت سیاسی متشکل (و بدون فشار از دولت) در درون جنبش کارگری کوبا قبول نکرد. با مرگ او حتی این اقدامات فردی نیز متوقف شدند و کل امکانات سرکوب دولت بر علیه آنان استفاده شد.

در اینجا باید یادآوری کنیم که «حزب کارگران انقلابی (ترولسکیست)» خود انحرافات و اشتباهات زیادی داشت، ولی اینها را باید در چارچوب وضعیت بین‌المللی رهبری «بین‌الملل چهارم» قرار دهیم. در شرایطی که ترولسکی صرفاً به بتی در مقابل بت استالین تبدیل شد، و نه فقط هیچ کوششی برای تکامل تئوری‌های بلشویک‌ها انجام نشد، بلکه این رهبری - و قبل از انشعاب ۱۹۵۳ - کاملاً در باتلاق سانتیسم غرق شده بود. (و انحطاط انواع و اقسام گروه‌هایی که خود را «بین‌الملل چهارم» می‌نامند همچنین ادامه یافته است) «بین‌الملل چهارم» نه فقط به «حزب کارگران انقلابی (ترولسکیست)» کمک نکرد، بلکه به دلیل خوش خیالی در مورد بهبود روابط خود با رژیم کاسترو در عمل به این گروه پشت کرد.

(۱) «دبیرخانه بین‌المللی» یکی از دو تشکیلات انشعابی «بین‌الملل چهارم» بود - دیگری «کمیته بین‌المللی» بود - که پس از انشعاب ۱۹۵۳ بوجود آمد. در سال ۱۹۶۳ «دبیرخانه بین‌المللی»، به رهبری «میشل رایتس»، که به نام «میشل پابلو» در جنبش فعالیت می‌کرد، با بخشی از «کمیته بین‌المللی» ائتلاف کرد، و «دبیرخانه متحده» را بنا نهادند. عده‌ای، به رهبری «جری هیل»، به نام «کمیته بین‌المللی» به فعالیت جداگانه خود ادامه دادند. خط سانتیسمی «پابلو» در نهاد جدید «دبیرخانه متحده» غالب شد و پس از اخراج او از سوی «ارنست مندل» ادامه یافت. استالینیست‌های کوبا از سال ۱۹۳۸، وقتی که خط «جهه خلق» مسکو را با کوبا پیاده کردند، آزادی فعالیت داشتند. معامله‌ای که آنان با «باتیستا» داشتند این بود که در عوض از پشتیبانی «باتیستا» آنان دستشان در فعالیت در جنبش کارگری باز باشد. با توانایی فعالیت (بعنوان خیانت) آزاد آنان نشریه «هوی» را بنا نهادند. (۳) بعد از اینکه از زندان متحرک آزاد شد «مرکادر» در کوبا اجازه اقامت گرفت و تا مرگش در آنجا زندگی می‌کرد.

اما حزب ترولسکیستی را به عنوان حزبی که بر علیه انقلاب فعالیت می‌کند حساب می‌کنیم. برای مثال، آنها این خط را اتخاذ کردند که حکومت انقلابی یک حکومت خرده بورژوازی است و از پروتاریا این را می‌طلبند که بر حکومت فشار بیاورد، و حتی اینکه انقلاب دیگری را انجام دهد که پس از آن پروتاریا به قدرت برسد. این انضباطی را که در حال حاضر لازم است، را به خطر می‌اندازد. شما نمی‌توانید هم مدافع انقلاب باشید و هم مخالف «حزب کمونیست کوبا».

ارنستو «چه گوارا» - مصاحبه با «موریس زایتلین»، بازنگیر در نشریه «میلیتانت» (آمریکا)، ۹ آوریل ۱۹۶۲.

رفتار «انقلابیون» (۲) کوبا با نیروهای ترولسکیست، انقلابی و یا مستقل کارگری به طور عام ناشناخته بوده است. یکی از دلایل این بی‌تفاوتی دولت‌های امپریالیستی بوده، که صرفاً از سرکوب نیروهای بورژوازی ناراضی بوده و فقط بر علیه احیافات علیه بورژوازی اعتراض کرده‌اند. آنها به هیچ وجه حاضر نبوده که این معیارها و احساسات «انسان دوستی» را برای کسانی که از فیدل کاسترو و استالینیست‌ها هم چپ‌تر باشند بکار ببرند. دلیل دوم این بوده که کل دستگاه تبلیغات استالینیستی، البته بعد از شکست رژیم «باتیستا»، صرفاً تصویر مورد علاقه خود را در مورد رژیم کوبا به جهانیان دادند. متأسفانه گروه‌های چپ بین‌المللی هم به علت توهیم به ماهیت رژیم فیدل کاسترو، که ناشی از تحلیل اشتباه آنها از چنین حکومتی بود، نتوانستند که وقایع را آنطور که بود منعکس کنند. این گروه‌ها شامل اکثر گروه‌های ترولسکیستی، از جمله رهبری سانتیسمی «بین‌الملل چهارم» (۱) و به خصوص رهبری «دبیرخانه متحده» بودند. ولی مدارک، اسناد و شواهد سرکوب چپ در کوبا را به وضوح نشان می‌دهند.

در زمان انقلاب کوبا تشکل کوچک ترولسکیستی‌ای به نام «حزب کارگران انقلابی (ترولسکیست)» وجود داشت. ح.ک.ا. (ت) که بر علیه دیکتاتوری «باتیستا» مبارزه کرده بود و اعضا رهبری آن به دلیل مبارزه شان علیه رژیم زندانی شدند (و حداقل یک نفر از آنان در زندان درگذشت). به علاوه، چاپ نشریه آنها، «وخ پروتاریا»، ممنوع شده بود. این تشکیلات کوچک همچنین بر علیه تشکل استالینیستی «حزب سوسیالیست توده‌ای» و تئوری انقلاب مرحله‌ای آن برای مدتی طولانی مبارزه کرده بود (بجای که تا سال ۱۹۶۰ ادامه یافت). (۲) ترولسکیست‌ها همچنین قربانی دسیسه‌های «حزب سوسیالیست توده‌ای» بوده و نه تنها تحت حمله اوباش آن بودند بلکه از سوی این حزب لو رفتند. یکی از دلایل حمله به ترولسکیست‌ها این بود که استالینیست‌ها مخالف مبارزه مسلحانه‌ای که از سوی «جنبش ۲۶ ژوئیه» انجام می‌گرفت، و دارای پشتیبانی عظیمی بین زحمتکشان داشت، بودند. (برخی از ترولسکیست‌ها حتی به چریک‌ها ملحق شدند).

بعد از سرنگونی «باتیستا» ح.ک.ا. (ت) در سال ۱۹۶۰ شروع به انتشار نشریه‌ای کرد و در آن شدیداً بر علیه موضع «حزب سوسیالیست توده‌ای» پلیکم می‌کرد. موضع «حزب سوسیالیست توده‌ای» این بود که انقلاب کوبا می‌بایست به مرحله بورژوا دموکراتیک محدود شود و از برش با بورژوازی پرهیز کند. ولی، مواضع‌ای که از سوی ح.ک.ا. (ت) ارائه می‌شد، با وجود اشتباهات آن، خواست‌های مرکزی پروتاریا را عنوان می‌کرد. این خواست‌ها ح.ک.ا. (ت) شامل سلب اموال و املاک امپریالیست‌ها، انقلاب سوسیالیستی، برقراری کنترل کارگری و اقتصاد با برنامه بودند. ولی با این حال، در مورد موضع مهمی مانند ماهیت دولت، ح.ک.ا. (ت) خط اشتباهی را اتخاذ کرد و آن را به عنوان دولت کارگری سالمی قلمداد کرد. با وجود این، این گروه به درستی به مبارزه خود ادامه داد و از حق خود به عنوان گرایشی قانونی در درون جنبش کارگری کوبا دفاع کرد.

ح.ک.ا. (ت) در موقعیت بسیار دشواری فعالیت می‌کرد: از یک سو بر علیه عناصر رهبری «جنبش ۲۶ ژوئیه» کاسترو و از سوی دیگر بر علیه استالینیست‌های کارکن «حزب سوسیالیست توده‌ای» (بی‌تفاوتی «بین‌الملل چهارم» نیز البته به وضعیت آن کمک نکرد). در این مقطع ولی رژیم کاسترو کاملاً جلوی فعالیت آنان را نمی‌گرفت. در سال ۱۹۶۰ نمایندگان ح.ک.ا. (ت) در «کنگره جوانان» شرکت کرده و ترمیمات خود را به رای گذاشتند و از این طریق سهمانی بخشی از نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و دیگر نمایندگان را کسب کردند و نتوانستند علیه خشم و فشار استالینیست‌ها دوام بیاورند.

اسناد تاریخی

شرکت ایرانیان در انقلاب اکتبر

و. ن. پلاستون

مهاجرت توده عظیم دهقانان و پشه ورن ایرانی ساقط از هستی به روسیه از همان اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم آغاز شده بود. در طی سالهای متوالی، ده ها هزار نفر از مرز ایران و روسیه رد می شدند. در برخی از سالها، تعداد مهاجرین ایرانی از دویست هزار نیز می گذشت.

کارگران ایرانی به مناسبت تسلیم در برابر شرایط تحمیلی صاحبان موسسات صنعتی فعالیت سندیکاهای محلی را بسیار دشوار کردند. بلشویکها برای فعالیت در میان کارگران محلی نسبت به کارگران مهاجر ایرانی توجه خاصی داشتند. به این مناسبت، در سال ۱۹۰۵، در شهر باکو، در کنار سازمان سوسیال دمکرات «همت»، که در میان ساکنان محلی مسلمان تبلیغ می کرد حوزه سوسیال دمکرات ایران به نام «اجتماعیون عامیون» (مجاهد) سازمان یافت.

بدین ترتیب سنت یا برجای مبارزه مشترک انقلابی ملت‌های ایران و روسیه پایه گذاری شد. اگرچه در سالهای عقب نشینی موقت انقلاب نخستین گروه‌های سوسیالیستی ایرانی تقریباً متوقف شد، ولی شرایط عینی ادامه مبارزه و فعالیت آنان به قوت خود باقی ماند. کار مداوم سیاسی و سازماندهی بلشویکها باکو، و عناصر پیشروی ایرانی در میان کارگران مهاجر بتدریج به ثمر می رسید.

در سالهای جنگ اول جهانی، تعداد اعتصابات که کارگران ایرانی در آنها با خواستهای مشخص خود شرکت می کردند، افزایش یافت. تنها در ماه مه ۱۹۱۴، «برابران» ایرانی بندر، همراه کارگران دستگاه های حفاری دو بار دست به اعتصاب زدند. در این دو اعتصاب بیش از ۲۰۰۰ نفر شرکت داشتند. اعتصاب کنندگان خواست های خود را در مقابل پیمانکاران مطرح کردند. افزایش مزد و بهبود شرایط مسکن و معاش از جمله خواستهای مطروحه بود. در سال ۱۹۱۶ در باکو، کارگران ایرانی، با شرکت مستقیم بلشویکهای محلی، سازمان سوسیال دمکرات عدالت را تشکیل دادند. «عدالت» که در آغاز یک گروه سوسیال دمکرات بود، در کنفرانس موسسان که در ماه ۱۹۱۷ در شهر باکو تشکیل شد، شکل حزب به خود گرفت. این کنفرانس برنامه حزب را به تصویب رسانده، کمیته مرکزی را که آ. غنارزاده - م. لطفی - علیخانف - م. بابا و دیگران بودند، انتخاب کرد. آ غنارزاده که بدبیری حزب انتخاب شده بود، در عین حال سردبیری روزنامه هفتگی ارگان حزب را بنام عدالت به عهده داشت. این روزنامه به زبانهای فارسی و آذربایجانی منتشر می شد.

در باکو و حوالی آن حوزه های حزبی و میتینگ ها و تظاهرات سازمان داده می شد. فعالیت حزبی در دو جهت انجام می گرفت: ۱) بسیج مهاجران ایرانی برای مبارزه به خاطر استقرار حکومت شوروی در آذربایجان

۲) بسط و توسعه تهیه و تبلیغ در ایران.

فعالیت حزب عدالت در باکو در رابطه نزدیک با کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در شهر باکو انجام می گرفت. سازمان باکوی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و «عدالت» و «همت» در واقع سازمان واحدی بودند که، به خاطر فعالیت در میان زحمتکشان ملت‌های مختلف، ظاهراً به شکل سازمانهای جداگانه عمل می کردند. این سازمانها تحت رهبری بلاواسطه دفتر (بورو) باکوی کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ناحیه قفقاز فعالیت می کردند. کمیته مذکور، به فاصله زمانهای معین، درباره اشکال و روشهای فعالیت سازمانهای همت و عدالت بحث کرده و نظر می داد.

پس از انقلاب فوریه، علاوه بر حزب عدالت، دو سازمان سیاسی

دیگر - حزب دمکرات ایران و حزب استقلال ایران - نیز در باکو فعالیت می کردند. تجار، مفازه داران، کارکنان کنسولگریهای ایران، در باکو، پتروسکف، دربند، و شهرهای ماورای قفقاز عضو این سازمانها بودند. حتی گرگانی، نویسنده ایرانی که دارای گرایشهای بورژوازی است، می نویسد: در مقایسه با این دو حزب ضعیف که عده خیلی عضو داشتند، حزب عدالت موفقیت ممتاز و برجسته ای داشت.

تفاوت طبقاتی در میان مهاجرین ایرانی به طور وضوح مشاهده می شد. مبارزه گروه های سیاسی، در بسیاری از موارد، به برخوردهای مسلحانه، و به قتل فعالین حزب عدالت بدست ضد انقلابیون می انجامید. مثلاً این خبر به امضای آ. یوسوف، عضو کمیته موقت انقلابی، در روزنامه باکو چاپ شد: "در شب بین ۴ و ۵ فوریه در دو راهی قیشلی، قربان صادق زاده عضو کمیته محلی حزب سوسیال دمکرات ایران (عدالت) به طور وحشیانه ای به قتل رسید. قتل رفیقمان بدست مرتجعین با تصمیم اخیر شورای کارگران مهاجر ایرانی (رفیق صادق زاده یکی از فعالین این شورا بود) درباره نحوه کار کنسولگریها را - که تنها به امور تاجر محکوم پرداخته و به سرنوشت کارگران و کشته شدن صدها تن از آنان بی اعتنا می باشد - به یک هیت ۳۸ نفری منتخب شورا واگذار کند.

ما از همه اتباع ایرانی دعوت می کنیم که، طبق تصمیم کمیته انقلابی موقت، برای احترام بخاطر این رفیق که در حین مأموریت جان خود را از دست داده است دست از کار بکشند. ای ستمدیدگان، ای دوستداران آزادی و برابری، تا بدین وسیله به همه دشمنان جنایتکار و قاتل ملت ثابت شود که هیچ نیرویی قادر نیست حرکت آزادی بخشی مردم را متوقف کند."

سازمانهای حزب عدالت، تحت رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، در تمامی اقدامات سیاسی بلشویکها شرکت می جستند. ا. ای میکویان می نویسد: "از همان سال ۱۹۱۸ آقایی (یکی از رهبران عدالت، و. ب. ل) و سازمانهای او با ما همکاری داشتند.

در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۸، هنگامی که نیروهای ترکیه به باکو حمله ور شدند، حزب عدالت و کمیته مرکزی همت تصمیم گرفتند که اعضا خود را در گروههای مسلح کارگری برای دفاع از شهر بسیج کنند. پس از تسخیر شهر بوسیله نیروهای اشغالگر، بیش از نیمی از اعضای کمیته مرکزی عدالت توقیف و به قتل رسیدند. رئیس حزب، غنارزاده، که کمیته مرکزی او را برای سازمان دادن و برقراری ارتباط با چریکها به گیلان فرستاده بود، توسط ضد انقلابیون به قتل رسید.

پس از آنکه در آغاز نوامبر ۱۹۱۸، نیروهای ترکیه مناطق آذربایجان را تخلیه کردند، باکو در تاریخ ۱۷ نوامبر توسط نیروهای انگلیسی اشغال شد. دولت ارتجاعی آذربایجان، که قوای انگلستان را به باکو فرا خوانده بود سعی داشت تا به هر وسیله از فعالیت سازمانهای بلشویکی جلوگیری کند. اما کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، «همت» و «عدالت» مخفیانه به فعالیت خود ادامه می دادند.

در ماه مارس ۱۹۱۹، هنگامی که مساواتپها در باکو حکومت می کردند، کنفرانس عدالت مخفیانه در شهر باکو برگزار شد و کمیته مرکزی جدیدی را انتخاب کرد. در تشکیل این کنفرانس فعالیتی، که از درون مهاجرین برخاسته بودند نقش بسیار مهمی ایفا کردند. آای . میکویان می نویسد: "از رهبران عدالت من سه نفر از کارگران با استعداد را به خوبی به یاد دارم (مقصود برادران آقازاده هستند، و. پ.) این برادران با آنکه دارای تحصیلات نبودند، بطور طبیعی

کادرهای حزبی حیدر عمواغلی (تاری وردیف)، انقلابی حرفه ای ایران، نقش بسیار مهمی داشت.

ترکستان که از هیئت اجرایی شوروی تشکیل شده بود، نماینده داشت. عالی ترین مرجع شورای بین المللی تبلیغات پلنوم بود و حزب عدالت در آن دو نماینده داشت. حزب، جلسات، میتینگ ها، سخنرانی، و کنفرانس هائی تشکیل می داد و نمایندگان خود را به سمرقند، عشق آباد، مرکوشک، کراسنودسک، و شهرهای دیگر می فرستاد تا عناصر پیشرو مهاجرین را به حزب جلب کنند.

نخستین کنفرانس ایالتی حزب عدالت، به نمایندگی از طرف ۵۶۳۰ عضو حزب، در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۰ تشکیل شد. و نین به ریاست افتخاری این کنفرانس انتخاب شد. کنفرانس درباره گزارش سلطان زاده زیر عنوان «دولت شاه و دورنمای انقلاب اجتماعی در ایران» درباره مسئله جنگ و گزارش علی خانوف «تاکتیک ما در ایران» بحث کرده، تزهائی مربوطه را به تصویب رساند. در تزهائی که از گزارش علی خانوف تصویب شد، وضع اجتماعی و اقتصادی ایران به طور خلاصه تشریح شده، به ویژگیهای فعالیت حزبی در میان مردم اشاره شده بود. از جمله، کنفرانس مسئله عضویت افراد را مطرح و مقرر کرد که پذیرش افراد باید با هوشیاری بیشتری به کار رود، تا از عضویت افرادی که ممکن است با خط مشی سیاسی میانه روی خود خط مشی قاطعانه حزب را متزلزل کنند جلوگیری شود. کنفرانس همچنین تاکید کرد که بر عکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری که طبقه کارگر آن متشکل بوده است و بنابراین احزاب کمونیست قادرند مستقل عمل نمایند، حزب عدالت باید، در شرایط ایران، تمام کسانی را که به خاطر وضع اقتصادی خود در براندازی الیکارشی اربابی (مالکین بزرگ) دینفع می باشند به سوی خود جلب کند.

در تزهآ آمده بود که حزب باید در مبارزه علیه اشغال انگلستان و استبداد شاه از همه عناصر چپ ایران (تا زمانی که فعالیت آنان با منافع کارگران و دهقانان تضاد پیدا نکرده، به آنان مدد برساند. در این تزهآ به این نکته که از چگونه عنصری باید استفاده شود اشاره مشخص نشده است. از تقسیم بورژوازی به بورژوازی ملی طرفدار استقلال و بورژوازی کمپرادور که در تحکیم امپریالیسم بیگانه در کشور است سخنی نیست. تاکید بر این مسئله که ایران دارای تعداد زیادی کارگران پرولتری صاحب سطح آگاهی نسبتا بالائی است نیز اشتباه بود. چنین به نظر می رسد که نویسندگان تزهآ، بیشتر مهاجرین ایرانی در نظر داشتند. همچنین مسئله پر اهمیت درجه انکشاف اجتماعی - اقتصادی و وضعیت سیاسی ایران که با روسیه کاملا متفاوت بود در نظر گرفته نشده بود. تجربه ای که از روسیه بدست آمده بود نمی توانست کورکورانه در ایران نیمه فودال (کذا) به اجرا در آید. یکی از روزنامه های تاشکند درباره او نوشت: نماینده کمونیست های ایران، عضو انترناسیونال سوم و شورای مسکو، شخصی که در محافل سیاسی به رجب بمبی، معروف است، و در انقلاب مشروطه ایران سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸ و سرنگونی شاه نقش مهمی ایفا کرده، در حال حاضر در تاشکند است.

رجب بمبی در مجلد ایرانیان سخنرانی خود به اهمیت حکومت شوروی در مبارزه برای احقاق حقوق ستم دیدگان اشاره کرده، از مردم خواست که برای کمک به حکومت شوروی و آزادی کارگران و دهقانان ایرانی به مبارزه بر خیزند - سخنگو حضار را به عضویت در حزب عدالت - بیان کننده اراده زحمتکشان ایران - فرا خواند. پس از سخنرانی حیدر، ۴۵ نفر در حزب نام نویسی کردند.

سازمان عدالت، که در آذربایجان شمالی و ترکستان فعالیت داشت، تا ژوئن ۱۹۲۰، در رابطه نزدیک با سازمانهای محلی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) کار می کرد. به افراد فعال حزب عدالت، که در کردستان فعالیت می کردند، دستور داده شده بود که در تمام مسائل مربوط به فعالیت حزبی اساسنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را ملاک عمل خود قرار دهند.

در این سند قویا توصیه شده بود که باید همه کوشش ممکن بکار رود تا فعالیت حزبی در یگانگی کامل با سازمانهای محلی حزب کمونیست روسیه انجام گیرد. زیرا بین سازمان عدالت و حزب کمونیست روسیه اختلاف اساسی یا برنامه ای نمی تواند وجود داشته باشد و ندارد. اعضای عدالت بایست در جلسات محلی حزب

خواص رهبران قابل را داشتند. آنان از تجربه سیاسی برخوردار و با تمام وجود به کمونیزم وفادار و باید بگویم که با تعصب بیش از اندازه به افکار حزب پایبند بودند. آنان در تمام جلسات شرکت می جستند. و با کمونیستها همکاری می کردند.

رهبران عدالت در کنفرانس حزب کمونیست آذربایجان که در ماه مارس ۱۹۱۹ در باکو برگزار شد، شرکت جستند. در ملاقات نمایندگان بلشویک باکو (کمیتة ح. ک. ر. «بلشویک» همت و عدالت) بهرام آقازاده سخنرانی کرد. او خطاب به نمایندگان گفت که کارگران ایرانی از تمامی اقدامات کمیتة بلشویک حمایت کرده و با کارگران روس و ارمنی خواهند بود.

در همین موقع رابطه حزب عدالت با انترناسیونال کمونیست برقرار شد. حسین اوف، نماینده حزب کمونیست ایران (بخش مرکزی ملل شرق)، در نخستین کنگره کمیترون شرکت جست. در جریان سال ۱۹۱۹، فعالین حزب عدالت با بلشویکها از نزدیک همکاری داشتند. در جلسه کنفرانس کارگری باکو در ۴ مه ۱۹۱۹ تشکیل شد آقازاده به عضویت هیئت مدیره کنفرانس انتخاب شد. او پس از چند روز همراه گروه کمونیستهای مسلح به صفوف ارتش سرخ مغان پیوست. این گروه بعدها به تصمیم کمیتة مرکزی حزب عدالت، مامور شد که برای کمک به جنبش چریکی که به رهبری کوچک خان انکشاف یافته شده بود به گیلان برود ولی در ژوئیه ۱۹۱۹ جمهوری مغان سرکوب شد و تنها عده قلیلی از کمونیستهای ایران موفق شدند که به باکو بازگردند.

در نخستین کنگره حزب کمونیست آذربایجان، که در روزهای ۱۱ و ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ برقرار شد، ده نماینده از حزب عدالت شرکت داشتند. کامران آقازاده (یکی از برادران آقازاده) به عضویت حزب کمونیست آذربایجان (بلشویک) انتخاب شد. کنگره درباره یکی شدن و ورود همه سازمانهای کمونیستی آذربایجان به حزب کمونیست آذربایجان (بلشویک) تصمیم گرفت. اما حزب عدالت، بویژه حوزه های پائین آن، تا اواسط سال ۱۹۲۰، هم چون سازمانهای مستقل کمونیستهای ایران باقی ماند.

عده ای از کمونیستهای ایرانی، هنگام اشغال باکو توسط نیروهای ترکیه، همراه بلشویکها به آستراخان رفتند. بنا به تصمیم این سازمان «حوزه کمونیستهای ایرانی» مرکب از ۱۸ نفر تشکیل شد. اعضا عدالت در فعالیتهای تبلیغاتی و تهیهی شرکت می جستند، و به عنوان مبلغ به دایره های سیاسی ارتش سرخ - که در آن انترناسیونالیست های ایرانی بودند - فرستاده می شدند.

در تاریخ ۲ ژانویه ۱۹۱۹، «نخستین کنگره اتباع و اسیران جنگی ترکیه» برای بوجود آوردن حوزه کمونیستی (ترکیه) تشکیل شد. در این کنگره ۱۴ تن از نمایندگان کمونیستهای ایران و قفقاز شرکت جستند. در دومین جلسه کنگره به پیشنهاد نریمان نریمانوف تصمیم گرفته شد که برای تشکیل کلاسهای تبلیغ و بسیج و انتشار روزنامه ارگان اسرای ترک با همکاری حوزه ایرانیان اقدام شود - این کلاسها می بایست میلیون ترک و ایرانی را آماده سازد که نخست به قفقاز و سپس به ترکیه و ایران فرستاده شوند. کمونیستهای ایرانی به پخش افکار مارکسیستی در میان زحمتکشان ترکیه نیز کمک می کردند. کمیتة «عدالت»، در ژانویه ۱۹۲۰، سلطان زاده، علی خانف، و فتح علی زاده را که از فعالین آن سازمان بودند، به تاشکند فرستاد. اینان پس از تشکیل کمیتة تشکیلاتی «عدالت»، به تبلیغ و بسیج ایرانیان مهاجر در ترکستان مشغول شدند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰، کمیتة تشکیلاتی، بیانیه حزب کمونیست ایران، عدالت را خطاب به زحمتکشان ایران منتشر کرد. در بیانیه گفته شده بود:

حزب کمونیست ایران (عدالت) پرچم مبارزه قاطعانه علیه همه دشمنان زحمتکشان ایران را برافراشته است - انقلاب اکتبر روسیه امکانات و افق تازه ای را در برابر ما گشوده است. حزب کمونیست ایران، با کمک کارگران و دهقانان روس که دوستان واقعی زحمتکشان ایران هستند، با دشمنان زحمتکشان تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد. رفقای کارگر و دهقان ایران، برای آزادی توده های ستمکش و اسیر ایران از دست ستمگران خارجی، زیر پرچم مبارزه انقلابی متحد شوید. مرگ بر غارتگران خارجی، زنده باد ایران آزاد. زنده باد حزب کمونیست ایران (عدالت).

در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ در سازمان دادن و آماده کردن

ایرانی و آذربایجانی معادن ذغال سنگ تبلیغ و فعالیت می کرد در سال ۱۹۲۰، دفتر (بورو) مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل شرق و دفتر جلب کارگران مهاجر به شهرهای «خارکف»، «پلتاو»، «رمن»، «کرمینچوک»، «آرمایور»، «گرونی»، «عشق آباد»، «پتروگراد»، «مسکو» و دیگر شهرها فرستادند.

گروه های مسلح انترناسیونالیستهای کارگران مهاجر ایرانی در جنگ های ترکستان قفقاز، سواحل ولگا و روسیه مرکزی - که بخاطر استقرار حکومت شوروی درگیر می شد - فعالانه شرکت می جستند. «قلیق اوغلی» - کارگر ایرانی عضو حزب کمونیست روسیه (بلشویک) - به هنگام شورش ضد انقلابیون در «کوکند»، از کارگران فقیر شهر گروه مسلحی تشکیل داد و مدت ۱۶ روز از قلعه آن شهر دفاع کرد. گروهی از کمونیستهای ایرانی به رهبری «بهرام آقازاده» (عضو کمیته مرکزی عدالت) در گروه مسلح معروف به «گروه پولادین» در ماورا قفقاز علیه «دنکین» می جنگید. گروه انترناسیونالیستی ایرانیان و گروه سوار نظام ایرانیان در جبهه ترکستان بر ضد اشغالگران انگلیسی و باسمجی ها می جنگیدند.

حیدرخان در نامه ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ به دفتر (بورو) مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل شرق نوشته است که او هنگام اقامتش در «سامارا» با «فرونزه» درباره تشکیل هنگ ایرانیان در ترکستان صحبت کرده بود. این هنگ می بایست به قسمتهای منظم ارتش سرخ در مبارزه با اشغالگران و ضد انقلاب مدد برساند. بنا بر گفته حیدرخان «فرونزه» با تشکیل گروههای انترناسیونالیستی ایرانیان موافقت کامل نشان داده بود.

در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، بنا بر دستور شماره ۱۸۷ جبهه ترکستان، گروه مسلح انترناسیونالیست های ایران تشکیل شد. «هدایت امین بیگی»، دبیر حوزه حزب کمونیست ایران و شرکت کننده در انقلاب کبیر اکتبر در پتروگراد، در جنگ با کاردهای سفید در «آسترخان» با قهرمانی جان سپرد. کمیته ایالتی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در قفقاز، به مناسبت خدمات ویژه امین بیگی، به انقلاب تصمیم گرفت که برای خانواده او مستمری مقرر شود.

بدین ترتیب عناصر پیشروی پرولتاریای ایران در روسیه سهم خود را در دفاع از دست آوردهای اکتبر ادا کرده، طی این سالها، به کمک برداران طبقاتی روس خود، سازمان سیاسی طبقاتی ویژه خویش، یعنی، حزب کمونیست ایران (عدالت) را بوجود آوردند. این حزب در مبارزه آزادیبخش ملی سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ نقش مهمی را بازی کرد.

توده های کارگران مهاجر و آگاهترین عناصر طبقه کارگر ایران، که تازه در حال شکل گرفتن بود، بعدها هسته های گروه مسلح جنبش آزادیبخش ملی را، که در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ در گیلان تکامل یافت، تشکیل دادند. کارگران مهاجر، داوطلبانه کار خود را در کارخانجات روسیه رها کرده، گروه های مسلح تشکیل دادند و برای آزادی وطن اسیر خود به جنبش گیلان پیوستند.



کمونیست روسیه (بلشویک) و اقدامات آن - که توسط سازمانهای دولتی و حزبی شوروی انجام می شد - شرکت جویند. یکی از ویژگیهای سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹، پیدایش تعداد زیادی شوراهای اتباع ایرانی است. این شوراهای ایرانیان را در مقیاس شهرها متحد می ساخت چنین شوراهایی در تاشکند، اورنبورگ، سمقند، مسکو، و ساراتف وجود داشت.

رهبری شورای ترکستان را تجار ایرانی در دست گرفته بودند. کمیته ایالتی عدالت از کمیسیون ترکستان خواست که شوراهای اتباع ایرانی در ترکستان بسته شود. زیرا این شوراهای نه تنها برای کارگران کاری انجام نمی دهند بلکه در دست بورژواهای ایرانی به آلت سواستفاده و پیشبرد سیاست آنگلو فیل در میان کارگران تبدیل شده است.

اما بخشی از شوراهای زیر نفوذ کمونیستهای ایرانی بود. کمونیستها فقیرترین اقشار مهاجر ایرانی را در این شهرها متحد کرده، در داخل شوراهای حوزه های کمونیستی بوجود می آوردند. کمونیستهای ایران با دفتر (بورو) مرکزی سازمانهای کمونیستهای مشرق که در دسامبر ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شده بود فعالانه همکاری می کردند.

این دفتر توانست، در مدت کوتاهی (ژانویه ۱۹۱۹ - دسامبر ۱۹۱۸)، به کمک کمونیست های ایران تعداد زیادی بیانیه و جزوه برای پخش در ایران و در میان مهاجرین نشر دهد. خطاب به زحمتکشان مسلمان روسیه و شرق به زبان فارسی در بیش از صد هزار نسخه منتشر شد در ماههای بعد، جزوه های : «القای صلح برست، تزار، کشیش، و کولاک قانون اساسی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه به زبان فارسی منتشر شدند. دفتر مرکزی تعداد زیادی بیانیه و جزوه نیز به زبان آذربایجانی منتشر کرد. اعضای عدالت جزوه خطاب به جوانان زحمتکش مشرق را به زبان فارسی نشر دادند.

در سال ۱۹۱۹، در مسکو علاوه بر سازمان کمونیست عدالت، حوزه «حزب اجتماعیون عامیون» (سوسیال دمکرات) نیز برهبری حیدرخان فعالیت می کرد. اعضا این سازمان در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۱۹، با شرکت نمایندگان گروه های کمونیست سامارا، آسترخان، و کارگران راه آهن بریانسک و نمایندگان انترناسیونالیستهای ایرانی در ارتش سرخ و نمایندگان شورای اتباع ایران در مسکو میتیگی بر پا داشتند. حیدر خان، در سخنرانی خود، حمله به نمایندگی شوروی را - شدیداً محکوم کرد. او اعلام داشت که ایرانیان مقیم روسیه شوروی از هر دسته ای که باشند (سوسیالیست یا بورژوا)، در برابر این عمل نمی توانند سکوت اختیار کنند. او گفته روسیه شوروی تنها امید ایرانیان نشان داده است که آزادی، زندگی نو و رهائی از زنجیرهای غارتگران خارجی را برای شرق به ارمغان می آورد. در پایان میتینگ به پیشنهاد حیدرخان قطعنامه آماده شده از طرف حوزه حزب «اجتماعیون عامیون» به تصویب رسید. در این قطعنامه آمده است که : ایرانیان مقیم روسیه شوروی را چنان مرکزی می دانند که ایرانیان، صرف نظر از اختلافات مسلکی، باید در مبارزه خود علیه ستمگران خارجی و داخلی از آن سرمشق و نیرو بگیرند، و به همین مناسبت، ایرانیان را صرف نظر از تعلق به طبقات و احزاب مختلف، به شرکت و مبارزه دعوت می کنند، مبارزه ای که سازمانهای انقلابی در داخل ایران، با وجود ترور آغاز کرده اند.

لازم به تذکر است که حزب «اجتماعیون عامیون»، هم از زمان انقلاب مشروطه ۱۹۱۱-۱۹۰۵، از تاکتیک ترور فردی به مقیاس وسیع استفاده می کرد. حیدرخان در سخنرانی خود از فعالیت کمیته مجازات، که در سال ۱۹۱۸ در مدت ۱۸ روز عملیات تروریستی متعددی را علیه محافل ارتجاعی ایران انجام داده بود، پشتیبانی کرد. حیدرخان گفت که این سازمان ارگان اجرایی «حزب اجتماعیون عامیون» بود. موضع حیدرخان در این مسئله قانع کننده به نظر نمی آید.

حوزه های کمونیستهای ایران در شهرهای «اودسا»، «کیف»، «رستف»، «روی دن» و «ولادی قفقاز» وجود داشته (۴۴) در فوریه ۱۹۱۹، تحت نظر کمیته مرکزی حزب کمونیست «اوکراین»، گروه مسلمان همت در آن منطقه مقرر شد. این گروه میان کارگران

پژواک نظرات شما

«دیباجه‌ای بر ذات آینه»

(به یاد آنکه سکوت‌اش به راه جنونم می‌برد)

معنی شما

ای کجاست نایاب و تابیده بر آینه

اگر بنایست از این پیله پروانه‌ای رو به ماه پُرکشد

پس سؤالات آن همه وقایع نامکشوف

که در اقلیم تفتنه انگیزه‌ها مردند

بی جواب خواهد ماند

درست است، حق با کسی است که میگفت

«شفیره مفهوم، از پیله ذهن دل نمی‌کند»

بلاخره با این بهت سرگردان چه باید کرد

من که جز کوچ از آن زاویه به عقلم نرسید

فقط همین قدر یاد گرفتم

که میان ذات پروانه و پرواز فرقی هست

- به قول مادرم، هر چیز بسته به ذات‌اش -

در گوشه‌ای از آن کتاب متروک

رازی از ذات معنی و جوهر اشیاء بود، می‌دانم

ولی کمتر کسی لای آنرا گشود

بگذریم.....

سروده یکی از کارگران - جولای ۹۷ - وین

دوستان «زن در مبارزه»، نامه شما را دریافت کردیم.

باید متذکر شویم که سؤالات مطروحه در مصاحبه

با «زن در مبارزه» که در شماره ۴۴ نشریه درج شد،

به علت تراکم مطالب خلاصه گردید، و در یک مورد

ما دچار اشتباه شدیم که بدین وسیله از شما و

خوانندگان پوزش می‌طلبیم. سؤالات کامل و اصلاح

شده را بنا به درخواست شما درج می‌کنیم:

سؤال سوم - نظر شما درباره تشکلات مستقل زنان

ایرانی که به ایزوله کردن مردان می‌پردازند،

چيست؟ نظر شما درباره فمینیسم افراطی چیست؟

سؤال چهارم - ستم وارده بر زنان به چند نوع

تقسیم می‌شود؟ آیا در صورت نابودی طبقات این

ستم به طور کلی از بین می‌رود؟

سؤال پنجم - آیا امکان شکل‌گیری جنبش مستقل

وسیع زنان در ایران وجود دارد؟ زنان ایران در حال

حاضر به چه نحوی با حاکمان اسلامی حاکم بر

ایران مبارزه می‌کنند؟

سؤال ششم - منظور از تشکلات مستقل زنان

چیست؟ و ارتباط این تشکلات با سایر افراد و

گروههایی که از حقوق زنان و این تشکلات دفاع

می‌کنند، چگونه باید باشد؟

سؤال آخر - چگونه می‌توان آگاهی نسبی را برای

عموم زنان فراهم آورد؟

ساعدی نویسنده‌ای بود که دستی تند و تیز داشت بدین جهت کارنامه ادبی او سنگین و پر بار است. نوشتن داستان، نمایشنامه، فیلم نامه، ادبیات کودکان، نوشته‌های تحقیقی در زمینه‌های انسان‌شناسی و روان‌پزشکی، ترجمه، مقاله مصاحبه و سخنرانی از جمله کارهای کارنامه اوست! ساعدی در قبل از انقلاب عضو فعال کانون نویسندگان و جز هیئت دبیران بود و بدین جهت کارش به زندان و شکنجه نیز کشید. پس از انقلاب نیز به دلیل اختناق حاکم از طرف رژیم آخوندی، از مرزهای شرقی (پاکستان) گریخت و خود را به فرانسه رساند و به کمک ۱۳ نفر دیگر از نویسندگان تبعیدی، «کانون نویسندگان ایران در تبعید» را پایه‌گذاری نمود و جز هیئت ۳ نفره دبیران شد. آثار مهم ساعدی به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه، سوئدی ترجمه گردیده است بدین لحاظ او در بین اهل فرهنگ و ادب اروپا و آمریکا چهره‌ای کاملاً شناخته شده است. در سال پیش داستان «واگن سیاه» ساعدی به همت دو تن از همکاران «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» به ژاپنی ترجمه و در مجله (کین دای یونگاکو) «ادبیات نو» چاپ گردید و بسیار مورد توجه ادبیات‌دوستان ژاپن قرار گرفت!

با احترام مجدد به ساعدی، یاد او را گرامی بداریم!

همکاری «اتحادیه میهنی» با رژیم را محکوم می‌کنیم!

بنا بر خبرهای رسیده از سلیمانیه، هفته گذشته، یکی از پیشمرگان سابق کومله، صلاح‌الدین بیگزاده، توسط مزدوران رژیم ایران به قتل رسید. در پی آن، برادر وی، ناصر بیگزاده نیز به ضرب چاقو توسط مزدوران رژیم از پای درآمد و اکنون در بیمارستان بستری و جانش در خطر مرگ قرار گرفته است.

مسئولیت این قتل‌ها و ضرب و شتم‌ها علیه اپوزیسیون رژیم ایران، بر دوش «اتحادیه میهنی کردستان عراق» است که برای حزب‌اللهی‌ها و مزدوران رژیم ایران، در ازای کسب خرده نانی از رژیم ایران، تسهیلات ایجاد کرده است.

اتحادیه میهنی بارها نشان داده که برای حفظ منافع کوتاه مدت خود، منافع کل مردم ستمدیده و زحمتکش کرد را، با برقراری روابط حسنه با رژیم‌های ارتجاعی منطقه، فدا می‌کند.

ما ضمن محکوم کردن حزب‌اللهی‌های رژیم و اتحادیه میهنی، از کلیه زحمتکشان کرد و سایر نیروهای مترقی می‌خواهیم که این عملیات غیر انسانی را در سطح بین‌المللی محکوم نمایند.

هیئت مسئولان ۳۰ شهریور ۱۳۷۶

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

به احترام ساعدی

از: مجید همراه

غریب خرابه است پر از کزدم

نه جگر را آبله میکارد،

که روح را

۲۳ نوامبر ۱۹۸۵ دکتر «غلامحسین ساعدی» (گوهر مراد) بر اثر خونریزی داخلی در بیمارستان «سنت آنتوان» پاریس چشم از جهان فرو بست و بدین وسیله ادبیات تبعیدی ایران نویسنده‌ای توانا و نمایشنامه‌نویسی مردمی را از دست داد.

یک هفته بعد جنازه نویسنده متعهد و انقلابی در میان بدرقه پر شکوه ایرانیان تبعیدی در روزی گرفته و بارانی در گورستان «پیرلاشز» در نزدیکی آرامگاه «صادق هدایت» به خاک سپرده شد!

ساعدی مُرد و آرزوی دیدار همسر و خانواده، دیدار مجدد کوچه و پس‌کوچه‌های تبریز، دیدار مجدد جزایر جنوب، دیدار مجدد تئاتر سنگلج، فعالیت مجدد در کانون نویسندگان و... را با خود به خاک غربت برد!

مرگ ساعدی آنهم در اولین سالهای تبعید ضربه بزرگی بر روحیه تبعیدیان وارد آورد که چه بسا در پی مهاجرت و تبعید نه بازگشتی که فقط مرگ کمین کرده باشد! امروزه که زمان تبعید طولانی‌تر از انتظار گردیده و آسمان ادبیات ایران از شغالان شوم رژیم آخوندی گردیده جای نمایشنامه‌های دلنشین و مردمی ساعدی بسیار خالی می‌نماید!

«تئاتر نوین ایرانی» که در دهه ۴۰ متولد گردید و انقلاب اسلامی آنرا در دهه ۶۰ به خاک سپرد، عمر کوتاه خود را مدیون سه نویسنده توانمند است! بهرام بیضایی، اکبر رادی و غلامحسین ساعدی نویسندگانی هستند که تئاتر ایرانی را تولدی دیگر و مردم‌پسند دادند. در این میان اگرچه آثار ساعدی از نظر تکنیک و مهارت فنی به پای آثار بیضایی نمی‌رسند و از نظر پرداخت ادبی به پای آثار رادی، ولی از آنجائیکه آثار ساعدی ضرورت‌های عینی جامعه را در چارچوبی صمیمانه توأم با برهنگی‌ای خاص بیان می‌دارند نبض نمایشنامه‌ها با نبض زمان هماهنگ بوده و بدین وسیله تماشاگران خود را در بوجود آوردن حادثه تئاتری شریک می‌دانند و در نهایت گروهی «تئاترو» یا «پوبلیک تئاتری» بوجود خواهد آمد که شرط لازم یک تئاتر مردمی است!

اوج کار ساعدی را که نشانگر توانایی بالا و هوشمندی بی‌نظیر اوست باید دهه ۴۰ دانست. چاپ «عزاداران بیل»، «بهترین بابای دنیا»، «چوب بدستهای ورزیل»، «واهمه‌های بی‌نام و نشان»، «آی بی‌کلاه آی باکلاه» (دو نوشته اخیر توسط جعفر والی به روی صحنه رفت)، «پروازبندان» (توسط محمد علی جعفری به روی صحنه رفت) و فیلم نامه «گاو» (توسط داریوش مهرجویی فیلم شد) دانست!

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سرمدیر: م. رازی
زیر نظر: هیئت تحریریه

شماره ۴۶ - سال هفتم - مهر ۱۳۷۶

Selected articles:

- * Is President a Reformer?
- * Reform or Revolution?
- * European Unity?
- * On Internationalism (2)
- * Marxist Political Economy
- * School of Frankfurt (3)
- * Iranians in October 1917

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

GAETAN (IRSL)
LUISEN STR. 8
52070 AACHEN
GERMANY

● هلند:

PO BOX 10767
2501 HT DEN HAAG
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIVE(IRSL)
BOX 347
123 03 FARSTA
SWEDEN

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.
■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستایی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستایی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدایی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.
■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.
■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,
(60-17-04)-A/C:13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

بهای تک شماره معادل ۱ پوند

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

شماره تلفن و فکس

۰۱۷۱ ۲۴۹ ۳۷۷۳ (۴۴)

Tel & Fax: 0171 249 3773

نشانی دفتر مرکزی:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

- وحدت مادی عالم هستی
- د. گریبانف
- نهضت‌های انقلابی در آمریکای لاتین
- کوندرا د نرز
- لودویگ فویرباخ و پایان
- فلسفه کلاسیک آلمان
- بیانیه کمونیست مارکس-انگلس
- تزهایی در باره اخلاق کمونیستی در
- روابط زناشویی کولنتای
- حدود و امکانات اتحادیه صنفی
- پری اندرسن
- *****
- «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»
- شماره ۱:
- در باره حزب پیش‌تاز انقلابی...
- شماره ۲:
- در دفاع از مارکسیزم.....
- شماره ۳:
- در باره مفهوم سوسیالیزم.....